اختلاف در جانشینی

حاکمیت مغایر با خلافت

بسم الله الرحمن الرحیم

اختلاف در جانشینی

نویسنده:

ویلفرد مادلونگ

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اختلاف در جانشینی

مشخصات کتاب

ویلفرد مادلونگ

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

حاکمیت مغایر با خلافت

حاکمیت علی (ع) مشخّصه هایی مغایر با خلافت را داشت. این حاکمیت بر طبق معیارهای دوره ی نخستین خلافت، فاقد مشروعیت بود. علی (ع) از طرف شورایی از برجسته ترین صحابه ی نخستین، که عمر آن را شرط جانشینی مشروع دانسته بود، برگزیده نشد؛ و نیز از پشتیبانی اکثریّت قریش که در تشکیلات حکومتی ابوبکر به منزله ی تنها طبقه ی حاکمی شناخته می شد که حق داشت درباره ی خلافت تصمیم گیری کند، بی بهره بود.

امّا علی (ع) به مشروعیت ادعای خویش که مبتنی بود بر خویشاوندی نزدیکش با پیامبر (ص)، آگاهی اش از اسلام، همراهی اش با آن از همان روزگار نخستین، و شایستگی اش در مراقبت از آرمانهای آن، یقین کامل داشت. از نظر او معیارهایی که ابوبکر و عمر برای حاکمیت مشروع وضع کرده بودند، اصالت نداشت. علی (ع) به ابوبکر گفته بود که تأخیرش در بیعت با او در مقام جانشین پیامبر (ص)، از آن روی بود که به تقدم حق خویش در خلافت باور داشت. هنگامی که سرانجام با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد همچنان بر عقیده اش باقی بود. او برای حفظ اتّحاد مسلمانان بیعت کرد، و این در زمانی بود که معلوم شد مسلمانان از او، به منزله ی جانشین بر حق پیامبر (ص)، روی برتافته اند. وقتی امّت مسلمان یا بخش اعظم آن، به او روی آوردند، نه فقط حق مشروع

[صفحه ۲]

او، که تکلیف اقتضا می کرد رهبری آنان را بر عهده گیرد.

کشته شدن عثمان شورشیان و هم پیمانان مدنی آنان را بر مرکز خلافت مسلّط کرد و طلحه و علی (ع) نامزدهای بالقوه ی جانشینی بودند. چنین می نماید که در میان مصریان از

طلحه، که در مقام مشاور آنان عمل کرده بود و کلید بیت المال را در دست داشت، حمایتهایی شده باشد. امّا کوفیان و بصریان، که از مخالفت علی (ع) در توسل به زور آگاهی یافته بودند و نیز بیشتر انصار، ظاهراً به پسر عموی پیامبر (ص) گرایش داشتند. دیری نپایید که اینان برتری یافتند و چنین بر می آید که بویژه مالك اشتر رهبر کوفیان در فراهم آوردن زمینه ی انتخاب علی (ع) سهم بسزایی داشته است.

روایتهای مربوط به این رویدادها و فعالیتهای علی (ع) که موجب شد او با عنوان جانشین خلافت به رسمیت شناخته شود، تا حدودی مغشوش و متناقض است. بدین ترتیب، سیر این تحولات را فقط با توجّه به عدم قطعیت نسبی می توان مجدداً پی گرفت. روایتی از عَلقمهبن وقّاص لیثی کنانی [۱]، مشاور نزدیك طلحه، [۲] حکایت از آن دارد که آغاز تلاشهایی بی ثمر صورت گرفته است تا شورایی از قریشیان گرد هم آیند و درباره ی جانشینی پیامبر (ص) بحث و گفتگو کنند.

عَلقمه از جمع شدن گروهی در خانه ی مخرمه بن نَوْفَل، پدر مسور، سخن می گوید. ابوجهم بن حذیفه گفت: «با هر کسی از شما بیعت کنیم نباید در قصاص دخالت کند».عمّاربن یاسر لب به اعتراض گشود: «درباره ی خون عثمان، خیر». ابوجهم پاسخ داد: «ابن سمیه، تو به خاطر چند تازیانه که خورده ای تقاضای قصاص داری، امّا از خون عثمان قصاص نمی کنی؟» آنگاه اجتماع درهم ریخت. [۳] از هیچ یك از شرکت کنندگان دیگر نامی برده نشده است.

حضور علقمهبن وقّاص را می توان دلیلی بر آن دانست که طلحه هم در آن میان بوده

[صفحه ۳]

است، امّا احتمال نمی رود که علی (ع) نیز در

آنجـا حضور یـافته باشـد. عمـار گویـد قصـد داشت از انتخاب طلحه، که در آن هنگام ظاهراً قصاص مرگ عثمان را جایز می دانست تا خلافت را به دست گیرد، جلوگیری کند؛ زیرا طلحه بیش از همه در تحریک شورشیان و حرکت آنها کوشیده بود.

علی (ع)، هنگامی که خبر قتل عثمان را دریافت کرد، با فرزنـدش محمد (بن حنفیّه) در مسـجد بود. او بی درنگ از مسـجد به سوی خانه رفت، امّا بنابر روایت محمـد، در راه با صـحابه مواجه شـد و صـحابه از وی خواسـتند که بیعت آنان را با او بپـذیرد. ابتدا نپذیرفت، سـپس تأکید کرد که هرگونه بیعتی باید در مسجد و در برابر عموم مردم صورت گیرد. [۴] صبح شنبه روز بعد، علی (ع) به مسـجد رفت. عطیهبن سفیان ثقفی [۵]، که با او همراه بوده، روایت می کنـد که گروهی از مردم را دیـده است که در حمایت از طلحه گرد آمـده بودند. ابوجهم بن حذیفه به سوی علی (ع) رفت و گفت: «مردم با طلحه توافق کردند در حالی که تو غافل ماندی». علی (ع) پاسخ داد «پسـر عمه ام کشـته شود و در جانشـینی خلافت او دیگران بر من پیشی جویند؟» آنگاه به سـمت بیت المـال رفت و آن را گشود. هنگـامی که این خبر به گوش مردم رسـید، طلحه را رها کردنـد و به سوی علی (ع) رفتند. [۶].

بخش آخر این روایت احتمالاً ناموثق است. بعیـد می نماید که در این هنگام علی درِ بیت المال را گشوده باشد. بلکه، درسـت تر آن است که علی (ع) وارد بازار می شود، در حالی که پیروانش از پی او می روند و از او می خواهند که بیعت

آنان را بپذیرد. سپس به

[صفحه ۴]

خانه عُمروبن مِحصَن انصاری از قبیله بنو عمروبن مـذبول نجّار می رود و در آنجا نخستین بیعتها را می پذیرد. بر حسب روایت کوفیان مالک اشتر نخستین کسی بود که بیعت کرد. [۷].

احتمـال می رود کـه طلحـه و زبیر نیز در ایـن مرحله از روی اکراه تن به نخسـتین بیعت داده باشـند؛ چنـانکه مـداینی به اسـتناد ابوالملیـح بن اُسامه ی هُذَلی روایت کرده است. [۸] در عبارتی از حسن بصـری به این موضوع اشاره شده است با این مضـمون که می گوید: دیدم که زبیر در بوستانی (حشّ) در مدینه با علی (ع) بیعت کرد. [۹] از طلحه نیز نقل شده است که در بصره به بنو ربیعه گفت او هم در باغی محصور با شمشـیری که بر روی سـرش آمـده بیعت کرده است. [۱۰] بنا به روایت زیدبن اسلم، سپس علی (ع) دوباره تأکید کرد که بیعت

[صفحه ۵]

باید در مسـجد و در جمع مردم صورت گیرد. [۱۱] در هر حال، مراسم رسـمی در مسـجد در روز شنبه نوزدهم ذی حجه سال ۳۵ برگزار شد.

بنـابر اخبـار عمومی و اصـلی دربـاره ی بیعت که به شـعبی عثمـانی، کوفی میانه رو، می رسـد و ابو مخنف روایت کرده است، طلحه اوّلین صـحابی برجسـته ای بود که بـا علی (ع) بیعت کرد. بیعت رقیب اصـلی علی (ع)، بی تردیـد در اعتبـار بخشـیدن به انتخـاب او و شـروع آن حایز اهمیّت بود. طلحه با پای خود برای بیعت نیامـد. به گفته ی شـعبی، مالک اشتر او را کشان کشان آورد، در حالی که اصرار می ورزید: «بگذار ببینم مردم چه می کنند» [۱۲] چنانکه گذشت، بعداً طلحه ادعا کرد که با شمشیر آویخته بر سر بیعت

کرده است. سعدبن ابی وقاص درباره ی این ادعا اظهار نظر کرده و گفته است که از شمشیر چیزی نمی داند، امّا می داند که طلحه بر خلاف خواسته اش بیعت کرده است. [۱۳].

بدون تردید، روحیه ی مردم مسجد، هنگامی که دیدند طلحه بی هیچ تهدیدی تن به بیعت داد، متزلزل شد. علی (ع) و طرفدارانش می توانستند ادعا کنند که او این کار را داوطلبانه انجام داده است. در این هنگام علی (ع) کسی را فرستاد تا کلید بیت المال را از طلحه بازگیرد. حُکیم بن جَبَله ی عبدی، رهبر شورشیان بصره، زبیر را آورد و او نیز بیعت کرد. زبیر بعداً شکایت کرد که یکی از دزدان عبدالقیس او را به قهر آورده و با زور شمشیر بیعت کرده است. [۱۴] زبیر ظاهراً از بیعت با علی (ع) خرسند نبود. این دو تن از

[صفحه ۶]

زمانی که پس از مرگ پیامبر (ص) وجه مشترکی یافتند، با یکدیگر کینه توزی می کردند و زبیر می توانست تا حدودی این توجیه را برای خویش بیابد که به عنوان صحابی نخستین بیشترین حق را در مطالبه ی میراث خلیفه ی مقتول دارد. در مجموعه ی احادیث خاندان زبیر روایتی از ابو حبیبه، وابسته ی زبیر، نقل شده است که زبیر به هیچ وجه بیعت نکرد. امّا این قضیه حال و هوایی افسانه ای دارد و نمی تواند گزارشهای بسیار درباره ی بیعت زبیر را بی اعتبار سازد. [۱۵].

از آنجا که شورشیان ولایات و عده ای از انصار- آنان که هنوز از خفّتی که ابوبکر و عمر بر آنان روا داشته بودند رنج می بردند- بر مدینه تسلّط داشتند، قریشیان حاضر احساس می کردند که برای قبول بیعت با علی (ع) سخت تحت فشارند. عبدالله بن ثعلبهبن صُعَیر عُذری، هم

پیمان بنو زهره ی حاضـر در مدینه، ادعا کرد که در رأس بیعت مالک اشتر بود که گفت: «هر کس بیعت نکند گردنش را می زنم». او را حُکیم بن جَبَله و پیروانش نیز یـاری دادنـد. عبـدالله اظهـار داشت چه جـبری بالاـتر از این؟ [۱۶] بی تردیـد در اینجا تحریفی صورت گرفته است. در مقایسه با بیعت با ابوبکر، قراین کمتری وجود دارد که توسل به زور را نشان دهـد. با این حال گذشـته از طلحه و زبیر، بودند کسانی که بعداً ادعا کردند که به زور شمشـیر بیعت کرده اند. وقتی سـعیدبن مسیَّب از سعیدبن زیـدبن عمروبن نفیل پرسـید که آیا با علی (ع) بیعت کرده است یا خیر، او پاسـخ داد: «چه می توانسـتم کرد، اگر بیعت نکرده بودم، مالک اشتر و هوادارانش جانم را می ستاندند». [۱۷] حکیم بن حِزام، یکی دیگر از نزدیکان عثمان نیز پیمان بیعت بست، امّا گویا دیری نپایید

[صفحه ۷]

که مکه را ترک گفت و در آنجا از خونخواهان عثمان حمایت اخلاقی کرد.

چنین می نمایـد که شـخص علی (ع) از اجبـار مردم به بیعت خودداری ورزیـده است. وقـتی سـعدبن ابی وقّـاص را برای بیعت آوردنـد، پاسـخ داد تا مردم بیعت نکنند من بیعت نخواهم کرد؛ و به علی (ع) اطمینان داد که مایه ی زحمت او نخواهد شد (لا علیک منّی بأس).

علی (ع) فرمان داد تا او را رها کنند. [۱۸] سـپس عبدالله بن عمر را آوردند. او نیز گفت که تنها وقتی با علی (ع) بیعت خواهد کرد که مردم بیعت کنند. علی (ع) از او خواست کفیلی بیاورد که نخواهد گریخت. ابن عمر گفت کفیل ندارم. در این هنگام مالک اشتر به علی (ع) گفت: «این

مرد از شمشیر و تازیانه ی تو امان یافت، بگذار گردنش را بزنم». علی (ع) پاسخ داد: «رهایش کن، من کفیلش می شوم. به خدا سوگند، هیچ گاه چه در کودکی و چه در بزرگی او را نیافتم مگر آنکه بد خلق بود». موضع ابن عمر، برخلاف سعد نسبت به علی (ع) خصمانه بود. وی پس از انتخاب علی (ع) نزد او رفت و گفت: «ای علی! از خدا بترس و بدون مشورت، در مسند فرمانروایی بر امّت منشین». سپس راه مکه را پیش گرفت و رفت تا به مخالفان بپیوندد. [۱۹].

شعبی در روایت خود می افزاید که علی (ع) شخصی را نزد محمدبن مَسلَمه فرستاد تا بیعت کند، امّا محمد عذر آورد و گفت رسول خدا به من فرمان داده است که اگر مردم اختلاف کردند شمشیر خود را بشکنم و در خانه بنشینم. [۲۰] آنگاه علی (ع)او را رها کرد.

[صفحه ۸]

با شخص ناشناخته دیگری به نام وهب بن صیفی انصاری، که پاسخی مشابه به او داد، نیز چنین کرد. علی (ع) سپس اُسامهبن زید را دعوت به بیعت کرد، امّا اُسامه که علی (ع) را عزیزترینِ مردم نزد خویش می دانست عذر آورد و گفت با خدای خود عهد کرده ام که هرگز با گوینده ی «لا اله الا الله» جنگ و ستیز نکنم. [۲۱].

بعید است مجادله هایی که شعبی به این افراد نسبت داده است به هنگام بیعت نخستین صورت گرفته باشد، قبل از زمانی که روشن گردد که علی (ع) با مخالفت مسلحانه مواجه خواهد شد. این مجادلات باید زمانی رخ داده باشد که علی (ع) آماده ی جنگ با عایشه و شورشیان مکه می شد. بنابر روایتی دیگر به نقل

از ابو مخنف و دیگران، علی (ع) در آن زمان نظر سعدبن ابی وقاص، محمدبن مَسلَمه، اُسامهبن زید و عبدالله بن عمر را جویا شد. علی (ع) به آنان گفت وادارشان نمی کند به لشکر او بپیوندند، امّا می خواهد بداند که در پیمان خود ثابت قدم هستند یا خیر. همگی پاسخ دادند آری، امّا دوست ندارند با مسلمانان بجنگند. پاسخ زید در آن هنگام، با عباراتی مشابه در روایت شعبی پیرامون بیعت آمده است. [۲۲] بدین سان، بعید نیست که دست کم اُسامه و ابن مسلمه در آغاز با علی (ع) بیعت کرده باشند. ابن سعد شاگرد واقدی، سعدبن ابی وقاص، اسامه، ابن مَسلَمه و زیدبن ثابت را از جمله کسانی بر می شمرد که بیعت کردند. [۲۳] اینکه طبق این روایت عبدالله بن عمر نیز بیعت کرد، احتمالاً مبالغه است. [۲۴].

[صفحه ۹]

عبدالله بن حسن بن حسن، نبیره ی علی(ع)، شماری از انصار برجسته تر را بر شمرده و آنان را در زمره ی عثمانیانی دانسته است که بیعت نکردند. اینان عبارت بودند از: حسّان بن ثابت و کعب بن مالک شاعر، زیدبن ثابت خزانه دار عثمان، مسلمهبن مخلّد خزرجی، والی مصر در زمان فرمانروایی معاویه و یزید، [۲۵] ابوسعید خُدری [۲۶] و نعمان بن بشیر از اصحاب رسول خدا و هر دو اهل خزرج، رافع بن خَدیج از قبیله بنو حارثه ی اوس، فَضاله ابن عبید اوسی احتمالاً قاضی وقت دمشق، [۲۷] و کعب بن عُجره بَلَوی هم پیمان انصار. [۲۸] امّا اکثریّت عظیم انصار با اشتیاق بیعت کردند. [۲۹].

انتخاب علی (ع) برخلاف رویه ی معمول، که از طرف شورشیان ولایات و انصار حمایت شد- انصاری که ابوبکر از حق رأی محرومشان ساخته بود- امّت را عمیقاً به سه فرقه تقسیم

کرد. علاوه بر جناحی که از خلافت علی (ع) حمایت می کرد، امویان و طرفداران آنان عقیده داشتند که خلافت از طریق عثمان به تملّک آنان در آمده است؛ جناح دیگر اکثریّت قریش بودند که امید داشتند خلافت قریش را به اصولی که ابوبکر و

[صفحه ۱۰]

عمر وضع کرده بودند بازگردانند. هنگامی که هر جناحی برای گرفتن حق مورد نظر خود آماده ی جنگ شد، اسلام در کشاکش جنگی داخلی و بیرحمانه فرو افتاد که پس از علی (ع) نیز ادامه یافت. آتش مصیبت (فلته) که، به نظر عمر خداوند شرّ آن را از بین برد، اکنون همراه با حسّ انتقام جویی شعله ور شده بود.

مکه به صورت کانون طبیعی مخالفت قریش در آمد. عایشه پرچم خونخواهی عثمان را برافراشت. به گفته ی اهل مدینه، عایشه مکه را پس از زیارت ترک کرده بود، شادمان از اینکه طلحه جانشین عثمان شده است. وقتی به «سَرِف» در شش یا دوازده میلی شمال مکه رسید [۳۰]، با عبیدبن مَسلَمه ی لیثی معروف به ابن امّ کِلاب از طرفداران علی (ع) مواجه شد که عایشه را از جانشینی پسر عموی همسرش آگاه کرد. عایشه بسرعت بازگشت، خود را در حِجر مستور داشت و گفت: «ما عثمان را به سبب اموری که بیان داشتیم و بدانها آگاهش نمودیم سرزنش کردیم. او توبه کرد، از پروردگارش آمرزش طلبید و مسلمانان توبه او را پذیرفتند؛ زیرا چاره ای جز این نداشتند». سپس عایشه علی (ع) را متهم می کند که بر عثمان حمله برده و او را کشته است. [۳۱].

در این هنگام گروهی از سران قریش از مدینه رهسپار مکه شدند. طلحه و زبیر که دیدند دیگران با

موفقیت در برابر بیعت با علی (ع) ایستادند، سوگند خود را شکستند و شهر را بی وداع ترک کردند. عبدالله بن عباس که از مکه به مدینه باز می گشت و پنج روز پس از کشته شدن عثمان به مدینه رسید، بین راه در نواصف، آنان را با ابو سعید (بن عبدالرحمان)بن حارث بن هشام مخزومی [۳۲] و گروهی از قریشیان دیگر

[صفحه ۱۱]

دید. [۳۳] امویان نیز باید بسرعت از پناهگاه خود در کشتزارها بیرون رفته باشند و مروان و بسیاری دیگر از آنان با شتاب در مکه گرد آمدند. امّا ولیدبن عُقبه راهی شام شد تا به معاویه بپیوندد. انصار عثمانی، حسان بن ثابت، کعب بن مالك و نعمان بن بشیر نیز رفتن به دمشق را برگزیدند. [۳۴] زیدبن ثابت و سعدبن ابی وقاص در مدینه ماندند، حال آنکه محمدبن مسلمه به ربذه جلای وطن کرد. وقتی عایشه در مکه ماند، ام سلمه بیوه ی پیامبر (ص) و از قبیله ی مخزومی، که با او حج گزارده بود، پس از اینکه عایشه را از پیوستن به شورشیان برحذر داشت، امّا ناکام ماند، به مدینه بازگشت و از علی حمایت کرد. [۳۵].

وقتی عبدالله بن عباس چهار روز پس از جانشینی علی (ع) وارد مدینه شد و به دیدار او رفت، به روایت خود او،مغیرهبن شعبه ثقفی [۳۶] را، که در تدبیر سیاسی زبانزد بود، همراه با علی (ع) یافت. در این روایت آمده است که وقتی مغیره آنجا را ترک کرد ابن

[صفحه ۱۲]

عباس از علی (ع) درباره ی آنچه مغیره گفته بود پرسید. علی (ع) به ابن عباس گفت مغیره پیشتر او را دیده و به او توصیه کرده بود که عبدالله بن عامر، معاویه و حاکمان

منصوب شده دیگر از طرف عثمان را در منصبهای خویش نگهدارد و بیعت با خود را در ولایاتشان به آنان واگذارد تا مردم را آرام سازند. علی (ع) این پیشنهاد را رد کرده و گفته بود که چنین افرادی را نباید در هیچ منصبی گمارد. اکنون مغیره بازگشته و به علی (ع) گفته بود تغییر عقیده داده و تصور می کند که علی (ع) باید این افراد را که دیگر اقتدار پیشین خود را ندارند، برکنار سازد و کسانی را که مورد اطمینان اویند به کار گمارد.

ابن عباس می گوید که بار نخست توصیه مغیره صادقانه بود، امّا اکنون قصد فریب علی (ع) را داشت: «می دانی که معاویه و یارانش اهل دنیایند. اگر آنان را تثبیت کنی، باکی ندارند که چه کسی فرمانروایی می کند، امّا اگر آنان را بر کنار سازی خواهند گفت: حکومت را بدون شورا غصب کرده و یاران ما را کشته است،وآنگاه مخالفان را بر ضد تو خواهند شوراند. سپس اهل شام و عراق علیه تو قیام خواهند کرد، حال آنکه یقین ندارم که طلحه و زبیر باز نگردند و بر تو هجوم نیاورند».

علی (ع) فرمود: «اینکه گفتی نگاهشان دارم، به خدا تردید ندارم که از لحاظ کار دنیا نکوست و به صلاح است، امّا تکلیفی که به گردن دارم و معرفتی که از حال عمّال عثمان دارم ایجاب می کند که هیچ کدامشان را به کار نگمارم، اگر قبول کردند بر ایشان بهتر است و اگر عصیان کردند شمشیر خرجشان می کنم».

ابن عباس گفت: «رأی مرا به کار بند و به خانه ی خویش برو یا به «ینبع» رو، در ملک خویش بمان و در به روی

خویش ببند که عربان لختی بگردند و آشفته شوند و کس جز تو نیابند که به خدا اگر اکنون با اینان هماهنگ نشوی فردا مردم خون عثمان را بر تو بار کنند». امّا علی خودداری ورزید و به ابن عباس گفت که به شام رود و ولایت آنجا را به عهده گیرد. ابن عباس گفت که این رأیی محکم نیست،معاویه مردی از بنی امیّه، پسر عموی عثمان و ولایتدار او در شام است؛ یقین ندارم که به قصاص خون عثمان گردنم را نزنند. کمترین کارش این است که مرا زندانی کند، و بر من چیره شود. ابن عباس در پاسخ به این پرسش علی (ع) که چرا معاویه باید چنین کند، می گوید: «به سبب خویشاوندی میان من و تو. آنچه به گردن تو نهند به گردن من نیز نهند. لیکن به معاویه

[صفحه ۱۳]

بنویس، بر او منت گذار و به او وعده بده». علی (ع) گفت: «سوگند به خدا هرگز چنین نخواهد شد». [۳۷].

این روایت در کل قابل اعتماد به نظر می آید. می توان احتمال داد که گفته ی ابن عباس در توصیه به علی (ع) برای ترک مدینه و رفتن به ینبع، ناشی از آینده نگریهای ابن عباس بوده است تا علی (ع) از اتهام مشارکت در قتل عثمان در امان بماند. در حدیثی که احتمالاً به اسامهبن زید می رسد، روایت شده است که اسامه همین توصیه را قبل از کشته شدن عثمان به علی (ع) کرده است و گفته می شود که ابن عباس اسامه را سرزنش کرده؛ زیرا او پیشنهاد نموده بود که علی (ع)، پس از آنکه سه مرد قریشی او را کنار نهادند، عقب

نشیند. [۳۸].

در هر حال، این روایت شخصیت متفاوت این دو پسر عمو را نشان می دهد: ابن عباس،فردی تیز بین در صحنه ی سیاسی، با تجربه، چون ارتباط نزدیکی با عمر داشت و انگیزه ها، فرصت طلبیهای قدرتمندان و جاه طلبان را زیر نظر می گرفت، در حالی که خود هیچ آرمان غیر واقع گرایانه ای نداشت. امّا علی (ع)، به حق و رسالت دینی خود کاملاً یقین داشت، حاضر نبود به خاطر مصالح سیاسی اصول خویش را به مخاطره افکند، و آماده مبارزه با نابرابریهای غالب اجتماعی بود. [۳۹] سادگی علی (ع) در سیاست، بی باکی و عدم حسابگری اش موجب شد که او را به فردی «غیر جدی» متهم کنند. گویند این اتهام (دعابه) را عمر به او زد. این ویژگیها در همان آغاز فرمانروایی اش آشکار شد، با اعمالی چون گشودن در بیت المال و بخشیدن پولهای آن به مردمان عادی

[صفحه ۱۴]

چنانکه خود وعده داده بود و طی دوران خلافتش چنین کرد، و با پافشاری اش بر عزل همه ی والیان عثمان به جز ابوموسی اشعری که شورشیان کوفه او را برگزیده بودند.

علی (ع) در نخستین خطبه اش، چنانکه ابو عبیده معمربن مثنّای بصری روایت کرده است، بی پرده لب به سرزنش مؤمنان گشود. او به مواردی از مخالفت آنان با وی پس از مرگ پیامبر (ص)، اشاره کرد. علی (ع) گفت: که خداوند دو راه چاره در برابر این امّت قرار داده است: شمشیر و تازیانه. و امام را نشاید که نسبت به این دو سستی نشان دهد. اگر بخواهم از خداوند به سبب اعمال گذشته ی آنان آمرزش می طلبم. آن دو مرد رفتند و سومی به پا خواست، همانند کلاغی که

غمی جز شکم ندارد؛ خدا از او درگذرد، اگر بالهایش چیده و سرش بریده می شد، برای او بهتر بود؛ اگر امور به خودتان باز گردد سعادتمند خواهید شد؛ امّا بیم دارم که در فترتی فرو افتید، بر همه ی ما چیزی جز تلاش نیست.

ابوعبیده نیز روایت می کند که، به گفته ی نواده ی علی (ع)، جعفر (صادق)بن محمد (ع)، وی در این خطبه مرتبه ی عالی نیکان عترتش را به مؤمنان یادآوری می کند، یعنی وابستگان به خاندانی که از گنجینه ی دانش الهی بهره برده اند و بر طبق حکم او حکم می کنند؛ اگر مؤمنان از آنان پیروی کنند به واسطه ی بصیرت آنان ره یابند، و گرنه خداوند آنان را به دست خود نابود گرداند. [۴۰].

تاریخ و متن دقیق این خطبه مورد بحث است. با این همه مضمون و محتوای خطبه آشکارا از سبک سخن گفتن علی (ع) و شیوه ی گفتارهایش برای مردم در طی دوران خلافتش، حکایت دارد. احتمال می رود که او از همان ابتدا چنین لحنی را اختیار کرده باشد. سرزنشهای بی پرده و انتقادهای سخت از پیمان شکنی و نداشتن خلوص و پاسخ ندادن به فراخوانیهای او در امری که حقانیتش آشکار بود، و ستایش پرشور از

[صفحه ۱۵]

وفا کنندگان به عهد در وقت مناسب، از ویژگیهای بیانات او بود.

این خطبه ها بسیاری از پیروان نه چندان مشتاقش را از او دور می کرد. اما، با این همه، پشتیبانی شورانگیز و اشتیاق اقلیتی از پیروان پارسای او را نیز برمی انگیخت. علی (ع) برای آنان هیچ تردیدی باقی نگذارد که تنها از طریق او و خاندان پیامبر (ص) است که می توانند راه هدایت حقیقی دین را بیابند و از اینکه از آنان

روی گردان شده بودند ملامتشان می کرد. در حالی که امّت را به تمامی سرزنش می کرد، از خرده گیری بر دو خلیفه ی اوّل، که گهگاه عملکرد کلی آنان را بسیار می ستود، خودداری می ورزید. بویژه، چنین می نماید که فرمانروایی خشک و با صلابت عمر را تحسین می کرد و در کل می کوشید با سنتهای وضع شده از طرف او مخالفت نکند. او عنوان رسمی عمر، امیرمؤمنان، را پذیرفت، امّا لقب خلیفه را که از دید او با ادعاهای ظاهر فریب عثمان در خلیفه الله بودن و نه جانشینی پیامبر (ص)، تباه شده بود رد می کرد. تنها در زمان فرمانروایی عثمان بود که آشکار شد امّت اسلام به بیراهه رفته است. علی (ع) انحراف عثمان را از راه راست اسلام، سخت مورد انتقاد قرار می داد. به طور کلی نه قتل بیرحمانه او را توجیه و نه قاتلانش را محکوم می کرد. عثمان با اعمال ناعادلانه ی خود قیام مردم را برانگیخت و در عملیاتی جنگی کشته شد. فقط هنگامی که طلحه، عایشه و پیروانشان علی (ع) را مستقیماً به دست داشتن در قتل عثمان متهم کردند، نوک اتهام را متوجّه خود آنان کرد.

تمایل علی (ع) در دوری جستن کامل از حکومت خویشاوند نواز عثمان، در تصمیم او بر عزل والیانش نمود می یافت. تنها در کوفه- آن هم ظاهراً بنا به سفارش مالک اشتر- ابو موسی اشعری را به ولایتداری آنجا ابقا کرد؛ اگر چه به نظر می رسد که برخورد ابو موسی با خلیفه ی جدید محتاطانه بوده است. [۴۱] وقتی نخستین بار خبر جانشینی علی (ع) در کوفه انتشار یافت، والی به مردم سفارش کرد که در انتظار تحولات بیشتر بمانند.

[صفحه ۱۶]

هاشم بن عُتبه،

[ابی وقاص]، برادر زاده ی سعدبن ابی وقاص که در آن هنگام بیعت خود را با علی (ع) در اشعاری با شوق و شور اعلام کرد، بی پروا ابراز داشت که او بدون ترس از امیر اشعری اش بیعت کرده است. [۴۲] تنها هنگامی که یزیدبن عاصم محاربی [۴۳] با فرمانِ گرفتن بیعت از کوفیان، از طرف علی (ع) وارد کوفه شد، ابوموسی نیز بیعت کرد. گفته می شود که عمار یاسر پیش بینی کرد که وی بیعت خویش را خواهد شکست. [۴۴].

علی (ع) برای حکومت بصره، عثمان بن حُنیف انصاری از قبیله ی بنی اوس را گمارد. او یکی از صحابه بزرگ بود که عمر، مسّاحی زمینهای «سواد» را بدو سپرده بود. وقتی عثمان بن حُنیف وارد بصره شد، والی عثمان عبدالله بن عارم بن کُریز رهسپار مکه شده و عبدالله بن عامر حضرمی، هم پیمان بنی عبدشمس را بر جای خویش نشانده بود. عثمان بن حنیف، حضرمی را براحتی دستگیر کرد و اداره ی شهر را بر عهده گرفت. [۴۵].

برای حکومت مصر، علی (ع) قیس بن سعدبن عباده، فرزند رهبر خزرجی نگون بخت را به ولایت گمارد؛ عمر در سقیفه با او با خشونت بسیار رفتار کرده بود و بعداً از موطن خویش، مدینه، نیز رانده شد. این کار جبران بی عدالتیی بود نسبت به انصار و احتمالاً ـ مخالفان قریشی علی (ع) در مکه آن را تأییدی بر این هراس خود دانستند که علی (ع) قصد داشته است مقام ممتاز آنان را به منزله ی طبقه ی حاکم در اسلام نفی کند. علی (ع) به محمدبن ابی حذیفه، که شورشیان مصر او را رهبر خود می دانستند و اکنون فرمانروایی فسطاط را برعهده داشت، وقعی ننهاد. علی (ع)

به قدری که خود را مدیون مالک اشتر و کوفیان احساس می کرد، ظاهراً خود را مدیون شورشیان مصر، که به وطن

[صفحه ۱۷]

بازگشته بودند، نمی دانست و مایل بود خیلی به آنان نزدیک نشود. او به عمروعاص نیز، که به سبب محبوبیّتش در میان سپاهیان مصر به درخواست عایشه به حکومت بازگردانده شده بود، اعتنایی نکرد. نقش برجسته ی عمرو عاص در تحریک بر ضد عثمان که بر منافع شخصی، نه اصول اسلامی، مبتنی بود بعید است که مورد پسند علی (ع) قرار گرفته باشد. در کل، عمروعاص نمونه ی فرصت طلبی بود غیر محتاط که علی (ع) نمی خواست با وجود وی حاکمیت خویش را زیر سؤال ببرد.

بنا به گفته ی سهل بن سعد ساعدی خزرجی، [۴۶] علی (ع) به قیس بن سعد پیشنهاد کرد که در مدینه سپاهی نظامی برگزیند تا همراه او باشند؛ امّا قیس نپذیرفت و گفت: «آنچه را گفتی فهم کردم، اینکه گفتی با سپاهی سوی مصر روم، به خدا اگر باید سپاهی از مدینه ببرم هرگز آنجا نروم که این سپاه را برای تو وا می گذارم تا اگر به آنها حاجت یافتی نزدیک تو باشند». او تنها با هفت نفر از اصحابش رهسپار شد و بدون زحمت به فسطاط رسید. [۴۷] قیس فرمان داد که نامه ی علی (ع) به مسلمان مصر دایر بر انتصاب او، در مسجد خوانده شود. خلیفه [علی] همانند خطبه ای که در مدینه ایراد کرد یادآور شده بود که نخست دو امیرصالح جانشین پیامبر (ص) شدند. آنان بر طبق قرآن و سنّت عمل کردند. پس از آنان فرمانروایی زمام امور را به دست گرفت که بدعت نهاد، به گونه ای که امّت مجال نکوهش و اعتراض

بر او را یافت. و اکنون مؤمنان به او [علی] روی آورده با وی بیعت کرده بودند.

از مرگ خشونت بار عثمان و از نقش شورشیان مصر یادی نمی شود. ظاهراً علی مایل نبوده است مسائل اختلاف برانگیز را مطرح کند. این نامه در صفر سال ۳۶، دو ماه پس از جانشینی علی (ع)، به دست کاتبش عبیدالله بن ابی رافع که فرزند یکی از موالی

[صفحه ۱۸]

محمد (ص) بود، نوشته شد. [۴۸] قیس آنگاه علی (ع) را به عنوان بهترین مرد پس از محمد (ص) ستود و برای او بیعت گرفت.

گروهی از طرفداران عثمان که پس از قیام ابن ابی حُذیفه به روستای خَربتا نزدیک اسکندریه عقب نشینی کرده بودند، در برابر قیس بن سعد به رهبری فرمانده ی خود یزیدبن حارث مُدلِجی کِنانی مقاومت کردند. [۴۹] آنان به قیس خبر دادند که قصد جنگیدن با او را ندارند و در کار عاملان خراجش دخالت نمی کنند، بلکه می خواهند منتظر بمانند و ببینند اوضاع چگونه پیش می رود. والی پذیرفت که آنان را وادار به بیعت نکند. مسلمهبن مخلّد ساعدی خویشاوند قیس بن سعد نیز به خونخواهی عثمان به پا خاست. قیس به او اطمینان داد که در هیچ شرایطی او را نخواهد کشت و مسلمهبن مخلد عهد کرد که تا وقتی والی مصر باشد با او مخالفت نخواهد کرد. قیس با این توافقها توانست در سراسر مصر خراج جمع آوری کند. [۵۰].

از محمدبن ابی حذیفه و شورشیان مصری ضد عثمان در گزارش سهل بن سعد سخنی به میان نیامده است. به گفته ی لیث بن سعد مصری، هنگامی که قیس بن سعد والی شد، ابن ابی حذیفه از مصر به مدینه رفت تا به علی (ع)

بپیونـدد. امّا معاویه از عزیمتش با خبر شد و نگهبانانی گماشت. او را دسـتگیر کرده نزد معاویه آوردند و معاویه او را به زندان افکند. پس از چندی از زندان گریخت، یکی از یمنیان در پی او رفت و او را کشت. [۵۱].

[صفحه ۱۹]

نیز به گفته ی لیث، او و عبدالرحمان بن عدیس در ذی حجه ی سال ۳۶ کشته شدند. [۵۲].

ایـن اخبـار، منـاسب تریـن روایتهـا دربـاره ی سـرانجام ابن ابی حـذیفه است. گروهی از شورشـیان که به یقین عبـدالرحمان بن عُـدیس، ابو شَـمِربن ابرهةبن صـبّاح، و احتمالاً ابو عمروبن بُـدَیل خزاعی در میان آنان بودند، او را همراهی می کردند. معاویه آنها را در جبل الجلیل در نزدیکی حِمص بازداشت کرد، امّا از آنجا گریختند و کشته شدند. [۵۳] تنها

[صفحه ۲۰]

ابو شَمِر، عضو مغرور خاندان سلطنتی حمیری ذواصبح، فرار از زندان را برخود ننگ داشت. معاویه او را رها کرد و او همراه با شامیان به صـفین رفت و در آنجا به لشـکر علی (ع) پیوسـته در جنگ کشـته شـد. [۵۴] در روایت عثمانیان مصـر به اسـتناد ابن عُدیس این حدیث از پیامبر (ص) نقل شده است: «بعضـی مردم از دین بر خواهند گشت، همانند تیری که در صـید نشیند و از آن بیرون رود. خداوند آنان را در جبل لبنان و الجلیل خواهد کشت». [۵۵].

بدین سان، ابن عدیس راوی حدیثی شد در محکومیت خویش به نقل از پیامبر (ص).

علی (ع) در یمن عبیدالله بن عباس هاشـمی را والی صـنعأ و سعیدبن سعدبن عباده، برادر قیس را والی جَنَد ساخت. [۵۶] برخی روایتها حکایت از آن دارد که والیان عثمان،

[صفحه ۲۱]

یعلی ابن امیّه (مُنَیه) حنظلی تمیمی، هم پیمان بنو نوفل قریش در

صنعاً، [۵۷] و عبدالله بن ابی ربیعه مخزومی در جَنَد، در زمان محاصره ی خانه ی عثمان، پیشتر شهر خود را ترک کرده بودند تا به یاری خلیفه بشتابند.

عبدالله بن ابی ربیعه از مرکب افتاد و پیش از رسیدن به مکه ران پایش شکست. [۵۸] هر دو نفر با پول فراوان بدان جا رسیدند و یعلی تعداد زیادی شتر که از یمن گرد آورده بود با خود آورد. [۵۹] وقتی ابن ابی ربیعه به مکه رسید عایشه را یافت که مردم را به خروج و خونخواهی عثمان فرا می خواند. فرمان داد که سریری در مسجد برای او فراهم آورند و آنگاه به مردم گفت هر که خواهان گرفتن انتقام خون عثمان است برای رفتن آماده ایم. یعلی بن منیه که پیشتر برای زیارت حج آمده بود با شنیدن این دعوت بدو پیوست. [۶۰].

تلاش علی (ع) برای مهار مکه ناکام ماند. به گفته ی صالح بن کیسان، علی (ع) به خالدبن عاص مخزومی- که عثمان هنگام محاصره کوشیده بود او را به سبب محبوبیتش به ولایت گمارد امّا موفق نشده بود- نامه ای نوشت و امارت مکه را بدو سپرد؛ آنگاه از او خواست که از مردم بیعت گیرد. امّا اهل مکه از بیعت با علی (ع) سرباز زدند؛ جوانی قریشی به نام عبدالله بن ولید از عبد شمس، نامه ی علی (ع) را در ربوده آن را جوید و از دهان بیرون افکند. عبدالله بن ولید از جمله قریشیانی بود که به دفاع از عایشه در جنگ

[صفحه ۲۲]

جمل کشته شد. [۶۱].

شهر مکه اکنون آشکارا بر ضد مدینه شوریده بود. عایشه رهبری شورشیان را بر عهده داشت. و قریشیان مکه گناه قتل عثمان را بر دوش علی (ع)

نهادنـد و یـا رجز خوانیهـای آتشـین مردم را به انتقـامجویی از خون عثمان فرا می خواندنـد. صـفوان بن امیهبن خلف جمحی- یکی از اشـراف بزرگ و دیریـن قریش و یکی از دشـمنان اصـلی محمـد (ص) که هنگـام فتـح مکه پـا به فرار نهـاده اسـلام را نپذیرفته بود و سرانجام پیامبر اکرم به او اجازه داد در مکه بماند و به مدینه نرود [۶۲] - خطاب به علی(ع) چنین گفت:

به یقین خویشاوندان تو، خاندان عبدالمطلب، بودند که عثمان را کشتند و در این تردید نتوان کرد.

این همه، از سر ظلم و جنگ خواهی بود، بی آنکه مطـالبه ی خونی در میـان باشـد، و شـما شایسـته ترین مردمانی هستیـد که یورش بر شما سزاوار است. پس ای لشکریان بشتابید. [۶۳].

او با متهم ساختن کلیه بنی هاشم، ظاهراً فرصتی یافت برای خونخواهی از دشـمن دیرینِ متحـد با اهل مدینه که در زمان محمد (ص) مکیان را خوار شمرده بودند.

مروان بن حکم، مردی که به عمد بر این فتنه در شهر مدینه دامن زده بود، علی (ع) را متهم کرد:

[صفحه ۲۳]

ای علی! اگر آشکارا بر آن مرد هجوم نبرده ای، بی تردید در خفا چنین کرده ای:

او در ادامه می گوید عمار که این مرد سالخورده را کشـته است و محمد (بن ابی بکر)، هر دو به این جنایت اعتراف کرده اند. و اکنون مردم بر قصاص مکلّف شـده انـد. [۶۴] بنـابراین علی(ع) با خود عناد ورزیـده و شـر عظیمی را پدیـد آورده بود! آنان نزدیکترین مرد به خیر و دورترین مرد به شر را در مدینه به قتل رسانده بودند؛ مروان چنین زبان به تهدید می گشاید که اگر او خود یا معاویه تا پایان آن سال زنده بمانند،

علی (ع) تلخی جنایتی را که آنان مرتکب شده بودند خواهد چشید. [۶۵].

حکیم بن حِزام پرسید چه کسی می تواند برای علی (ع) عذر آورد؛ همو که وقتی نعش عثمان بر زمین افتاد و شمشیرها یکی پس از دیگری بر بدن او فرود می آمدند، راه خود را پیش گرفت و رفت، و اندکی از مردمان قبایل از او پشتیبانی کردند. [۶۶] امّا حکیم در مدینه با علی (ع) بیعت کرده و تصمیم گرفته بود که بر ضد او وارد جنگ نشود. فرزندش عبدالله به شورشیان پیوست و در جنگ جمل کشته شد. وقتی علی (ع) پیکر او را در صحنه ی جنگ در میان مردگان یافت، اظهار داشت که وی از راه پدرش منحرف شد. پدرش حکیم وقتی نتوانست ما را یاری دهد و پس از بیعت در خانه نشست مورد سرزنش قرار نگرفت. [۶۷].

سعیدبن عاص کمتر از دیگران به همدستی علی (ع) در کشتن عثمان باور داشت. او در شعر خود تنها از سه دسته یاد می کند، و آنان ظاهراً عبارت اند از مصریان، کوفیان و بصریان که پیمانه ای از حنظل سر می کشند و امام را در مدینه مُحرِماً [۶۸] می کشند.

[صفحه ۲۴]

همه ی مسؤولیت قتل عثمان را مستقیماً به گردن علی (ع) انداختن، اگر چه- بنابه تعبیر مروان- علی (ع) «خود آشکارا ضربتی بر او فرود نیاورده بود»، به لحاظ سیاسی زمینه ی مناسب تری را برای شورش نهایی مکیان فراهم آورد؛ زیرا هدف اصلی نه مطالبه ی خون خلیفه ی مظلوم، که بر کناری جانشین او از مقام خود و حذف او از شورایی بود که می بایست برای انتخاب خلیفه ی بعدی تعیین شود. وانگهی، اگر علی (ع) مجرم اصلی بود، هر

که از او طرفداری می کرد نیز می بایست به اتهام شریک جرم تنبیه و مجازات شود؛ جرمی که کایتانی مشخصاً آن را «جنایت هولناک قتل سلطان می خواند».

در شورای جنگی که، به گفته ی زهری، در خانه ی عایشه برگزار کردند، ابتدا پیشنهاد شد که در مدینه بر علی (ع) هجوم آورند. این پیشنهاد بلافاصله رد شد؛ زیرا پی بردند که شمار جنگاوران اهل مدینه افزون بر آنان است. طرح پیوستن به معاویه در شام نیز رد شد؛ بی تردید بیشتر به این دلیل که معاویه ممکن بود نظر خود را بر شورای برنامه ریزی شده تحمیل کند. عزم حرکت به سوی بصره و تجهیز بصریان برای مطالبه ی خون عثمان، متأثر از احتجاجات عبدالله بن عامر بود که می گفت می تواند به حمایت استوار مردم آنجا اعتماد کند و ساز و برگ جنگی دلخواه خود را فراهم آورد. [۶۹] یعلی بن مُنیه از سرمایه هایی که از یمن به دست آورده بود کمک کرد. گفته می شود که چهار صد هزار درهم داد و برای هفتاد مرد قریشی مرکب آماده کرد. او پس از فراخوانی به جنگ هشتاد دینار برای شتر معروف عایشه پرداخت. [۷۰].

در این هنگام طلحه و زبیر نزد عایشه آمدند و از او خواستند که خروج کند. عایشه گفت آیا به من فرمان می دهید که بجنگم؟ گفتند: «خیر بلکه تا مردم را آگاه کنی که عثمان مظلوم کشته شد و از آنان بخواهی امور خویش را به شورای میان مسلمانان واگذارند. و

[صفحه ۲۵]

در همان وضعی قرار گیرند که عمربن خطاب بر ایشان بر جای نهاده بود و بین آنان آشتی برقرار سازی». [۷۱] حضور عایشه لازم بود، هم به دلیل نفوذ

فراوانش در مقـام ام المؤمنین و هم از آن روی که واسـطه ای بود میان دو مردی که در خلافت رقیب یکـدیگر بودنـد. عایشـه پیش از مرگ عثمـان آشـکارا از طلحه پشتیبانی کرده بود، امّا اکنون در صورتی که طلحه به سـبب ارتباط با قاتلان مطرود می شد ظاهراً آماده بود تا از زبیر پشتیبانی کند.

احتمالاً ـ در اواخر مـاه ربیع الثانی سال ۳۶ شورشـیان مکّی با افرادی بین شـش صد [۷۲] و یـا بنا بر منابع دیگر نهصـد نفر عازم جنگ شدند. در راه بصـره برخی دیگر نیز به آنان پیوسـتند و شمار آنان به سه هزار نفر رسید. مروان در «بئر میمون» که گفتن اذان را بـدو سـپرده بودنـد، نزد طلحه و زبیر رفت و از آنـان پرسـید: «به کـدامتان به عنـوان خلیفه سـلام کنم و به نـام وی اذان گویم؟» عبـدالله بن زبیر و محمـدبن طلحه هر یک به پـدر خود اشاره کردند. عایشه نزد مروان فرسـتاد و گفت «آیا می خواهی بین مـا جـدایی انـدازی؟ خـواهر زاده ام پیشوای نمـاز شود». عبـدالله بن زبیر امـامت نمـاز را به عهـده گرفت تـا اینکه به بصـره رسیدند. [۷۳].

[صفحه ۲۶]

هنگـام اقامتشـان در «ذات عِرق» اختلافی جـدّی در میـان امویـان حاضـر روی داد. بـه گفتـه ی عُتبهبـن مُغیرهبـن اخنس، [۷۴] سعیـدبن عاص به دیـدار مروان و یارانش رفت و از آنان درباره مقصـدشان پرس و جو کرد. این امر احتمالاً پنهان داشـته شـده بود تا علی (ع) از نیّات آنان باخبر نشود. سـعید گفت: «کجا می روید که خونخواهی شما برپشت شتران است. بکشیدشان و به خانه های خویش باز گردید و خودتان را به کشتن مدهید». مروان و یارانش گفتند: «می رویم شاید همه ی قاتلان

عثمـان را بکشـیم». در این هنگام سـعید از طلحه و زبیر پرسـید که اگر پیروز شدیـد خلافت را به چه کسـی خواهیـد داد. وقتی پاسـخ دادنـد: «به یکی از مـا، به هر کسـی که مردم برگزیننـد»، لب به اعتراض گشود: «بهتر است که آن را به فرزنـدان عثمـان بسپاری زیرا تو برای خونخواهی همو می روی». امّا آنان پاسخ دادند:

«آیا بزرگان مهاجران را بگـذاریم و آن را به فرزندانشان بسـپاریم؟». سـعید گفت: «مگر نمی بینید که من می کوشم تا خلافت را از بنی عبد مناف بیرون برم؟» وسپس بازگشت. [۷۵].

نقل شده است که او به سـرایندگانی که علی (ع) را محکوم کرده بودند نپیوسته بود و ظاهراً مصلحت نمی دید که او را به نفع طلحه یا زبیر از خلافت محروم سازد. عبدالله بن خالدبن اَسـید نیز همراه با سـعیدبن عاص آنجا را ترک گفت؛ مُغیرهبن شُعبه با پـذیرفتن نظر او از اعضـای ثقیف حاضـر در آنجـا خواست که بـا وی باز گردنـد. در میان امویان دیگر، فرزنـدان عثمان ابان و ولید، [۷۶] همراه با مروان که ظاهراً نیّات شوم خویش را پنهان

[صفحه ۲۷]

می داشت، به راه افتادند. [۷۷].

اگر روایت عتبهبن مغیره موثّق باشد، پس از این توقف میان آنان اختلاف شد که به کجا باز گردند و از چه کسی یاری طلبند. زبیر بـا فرزنـدش عبـدالله مشورت کرد. او خواهـان رفتن به شـام بود؛ در حـالی که طلحه بـا یـار نزدیکش علقمهبن وقّاص لیثی مشـورت کرد؛ او بصـره را ترجیـح می داد. به هر تقـدیر آنـان موافقت کردنـد که به بصـره رونـد. [۷۸] اینکه زبیر و فرزنـدش دوست داشتند با معاویه متحد شوند، امری نامحتمل نیست. طلحه و عایشه بی تردید با چنین اندیشه ای

مخـالف بودنـد. البتّه به نظر می رسـد که معـاویه در این خصـوص پیشـنهادهایی به زبیر کرده بـود. به گفته ی پـدر ابو مخنف، یحیی بن سـعیدبن مخنف، معاویه- احتمالاً وقتی که شورشـیان مکه در بصـره بودند- نامه ای به زبیر نوشت و او را دعوت کرد که در شام به او بپیوندد و قول داد که خود او و طرفدارانش زبیر را با عنوان خلیفه به رسـمیت خواهند شـناخت. زبیر کوشید تا این دعوت را پنهان بدارد، امّا طلحه و عایشه از آن با خبر وجداً هراسان شدند. عایشه با عبدالله بن زبیر صـحبت کرد؛ عبدالله از پـدرش پرسـید که آیا می خواهـد به معاویه بپیونـدد. زبیر ابتدا گفت که می خواسـته است چنین کند؛ زیرا طلحه با او مخالفت می کرده است. امّا بعـد از عقیـده خـود بازگشـته. لیکن چـون سوگنـد خورده بود که روی برخواهـد تـافت، برده ای را جهت کفاره ی شکستن سوگند خود آزاد کرد و لشکر را به جنگ فرا خواند. [۷۹].

[صفحه ۲۸]

وقـتی سپاه شورشـیان به نزدیکی بصـره رسـید، والی علی (ع)، عثمـان بن حُنَیـف، ابـو نُجَیـد عِمران بن حُصَیـن خزاعی [۸۰] و ابوالاسود دوئلی را گسـیل داشت تا از نیات آنان با خبر شود. آنان در حَفهر ابوموسی، که چاهی بود در راه مکه به بصره [۸۱] با عایشه و یارانش برخورد کردنـد. از آنها پرسـیدند برای چه آمـده ایـد؟ گفتند برای خونخواهی عثمان و برای اینکه مسأله ی جانشینی را به شورا بسپاریم. [۸۲] ابوالاسود که در وفاداری به علی (ع) زبانزد بوده روایت کرده است که از عایشه پرسـید آیا بنا بر دستوری که از رسول خدا بر جای مانده آمده ای یا از پیش خود. عایشه پاسخ داد که وقتی عثمان

کشته شد چنین تصمیمی گرفت: «ما بر عثمان خشمگین شدیم زیرا او مردمان را با تازیانه می زد، سرزمین های سبز و خرم متعلق به همه ی مسلمانان را به خود اختصاص داده بود، سعید و ولید را امارت داد. امّا شما بر او هجوم آوردید و پس از اینکه ما او را همچون ظرف آبی از گناه شستیم، حرمت سه امر حرام را شکستید، حرمت شهر حرام(مدینه)، حرمت خلافت و حرمت ماه حرام. [۸۳] پس شما ظالمانه مرتکب این جرم شدید. آیا از شمشیر عثمان بر شما خشمناک شویم امّا از شمشیر شما بر عثمان نه؟»

[صفحه ۲۹]

ابوالاسود در پاسخ گفت: «تو را چه به شمشیر ما و تازیانه ی عثمان، در حالی که تو محبوس پیامبر خدا بوده ای؟ او به تو فرمان داد که در خانه بنشینی امّا اکنون مردم را به جان یکدیگر انداخته ای». عایشه گفت: «آیا کسی هست که با من بجنگد یا سخنی غیر از این گوید؟» ابوالاسود و عمران پاسخ دادند: «آری». عایشه گفت: «چه کسی است. از فرومایگان بنی عامر؟» مقصودش عمار [۸۴] بود که برای مخالفت با خونخواهی عثمان به میان مردم رفته بود. عایشه ظاهراً از بیم آنکه مبادا تند رفته باشد، پرسید: «عمران! آیا تو مرا از این آگاه می کنی؟» عمران گفت: «خیر،نه از شرش آگاهت می سازم و نه از نیکش». ابوالاسود به عایشه اعتراض کرد: «امّا من آگاهت می سازم، هر چه می خواهی بگو». عایشه لب به نفرین گشود و گفت: «خداوندا، جان مُذَمَّم (برادرش محمدبن ابی بکر) را به انتقام عثمان بستان، اشتر را با تیری از تیرهای خطا ناپذیرت نشانه گیر و عمار را در همان چاهی که

برای عثمان کند فرو انداز». [۸۵].

نفرین عایشه بر اشتر، دغل بازیهایش را در طلب خون عثمان با وضوح بیشتری آشکار کرد؛ زیرا چنانکه گذشت، اشتر به او اخطار داده و از هشدار علی (ع) علیه خشونت آگاهش ساخته بود و همگان می دانستند که اشتر با این قتل مخالف بوده است. [۸۶].

او اکنون مغضوب عایشه قرار گرفته بود؛ زیرا به انتخاب علی (ع) در مقام جانشینی پیامبر (ص) یاری رسانده و شخص مورد نظر عایشه را به رغم خواسته اش وادار ساخته بود که با علی (ع) بیعت کند. از ادعاهای فریبنده ی عایشه بعدها برای توجیه تهاجم نامیمونی

[صفحه ۳۰]

که آرامش داخلی بصره را برهم زد، بهره برداری شد.

ابوالاسود در بازگشت به شهر به عثمان بن حُنیف توصیه کرد که در مقابل سپاه شورشی بایستد. والی موافقت کرد و مردم را به جنگ فرا خواند. عمران بن حصین ظاهراً مایل بود به ام المؤمنین کمک کند و در جنگ جمل بی طرف ماند. [۸۷] وقتی سپاه شورشیان وارد مِربَد، بازار بیرون از بصره، شد و در نزدیکی محله ی بنی سلیم توقف کرد، والی و بصریان به رویارویی آنان رفتند. طلحه ابتدا برای آنان خطبه خواند و با تکرار مطالب عایشه درباره ی اینکه عثمان مرتکب اعمال قابل سرزنشی شده بود، گفت که از وی خواسته اند توبه کند و او چنین کرده است.[طلحه ادامه داد] «آنگاه مردی بر او هجوم آورد بدون توافق یا مشورتی بیعت این امّت را ربود، و او را کشت. برخی مردان ناپاک و بی تقوا او را یاری کردند. بدین سان ما شما را به خونخواهی عثمان فرا می خوانیم؛ زیرا او خلیفه ی ستمدیده است». زبیر نیز با لحنی

مشابه سخن گفت و سپس عایشه با صدایی رسا و پر طنین سخن گفت و بر ضرورت تشکیل شورا تأکید کرد.

این سخنان پرشور در میان بصریان تفرقه افکند. برخی گفتند راست می گویند، برخی آنان را دروغگو دانستند. خلاصه، یکدیگر را با نعلینهای خویش زدند و سپس پراکنده شدند. گروهی به عایشه پیوستند. حُکَیم بن جَبَله، فرمانده ی سواره نظام ابن حُنیف، لشکریان را به جنگ با قریش- که با فرو رفتن در ناز و نعمت و سبک سری به تباهی کشیده می شدند- فرا خواند. آنان مهیای جنگ شدند، امّا تاریکی شب آنها را از یکدیگر جدا کرد. مهاجمان فرصت را غنیمت شمرده، به جای مناسب تری در زابوقه، نزدیک انبار آذوقه یا دارالرِزق حرکت کردند.

صبح روز بعد والی منطقه بر آنان هجوم آورد. جنگی سخت امّا بی نتیجه درگرفت.

[صفحه ۳۱]

گروه زیادی جان سپردند. [۸۸] سپس بر آتش بس توافق کردند تا علی (ع) برسد. قرار شد عثمان بن حُنیف از دارالاماره و بیت المال نگهداری کند و اداره ی مسجد را به عهده گیرد، حال آنکه مهاجمان اجازه یافتند در هر جای شهر که می خواهند اقامت کنند، وارد بازار شوند و از آبخورها بهره برند. [۸۹] در این هنگام عایشه، طلحه و زبیر تصمیم گرفتند که در میان بنی طاحیه ی اَزدی بمانند. [۹۰].

توافق برای منتظر علی (ع) شدن مورد پسند شورشیان قرار نگرفت و طلحه، زبیر را واداشت تا آن را نقض کند و بر ابن حُنیف هجوم آورده غافلگیرش سازند. در شبی تاریک و توفانی، بر ابن حُنیف در حالی که در امامت نماز مغرب را در مسجد به عهده داشت، یورش آوردند و دستگیرش کردند. [۹۱].

به گفته ی سهل بن سعد خزرجی،

آنان سپس ابان بن عثمان را نزد عایشه فرستادند تا با او رایزنی کند که چه کنند. عایشه ابتدا به آنان توصیه کرد ابن حُنیف را بکشند، امّا زنی میانجی شد و صحابی بودن ابن حُنیف با پیامبر (ص) را به عایشه یادآوری کرد. عایشه ابان را فراخواند و به او گفت: «او را نکشید، زندانی اش کنید». ابان پاسخ داد که اگر می دانست چرا او را فرا خوانده باز نمی گشت. در این هنگام مجاشع بن مسعود، یکی از بصریان بنی سلیمان، [۹۲] به اسیر کنندگان سفارش کرد: «او را بزنید و موهای

[صفحه ۳۲]

ریش اش را برکنید».

پس چهل ضربه تازیانه بر او زدند، موهای سر، مژگان و ابروان او را کندند و به زندانش انداختند. [۹۳].

صبح روز بعد بین طلحه و زبیر درباره ی اینکه چه کسی باید امامت نماز را به عهده گیرد اختلاف شد. زبیر را چون کهنسال تر بود مقدّم داشتند، امّا بعد از آن به نوبت هر روز یک نفر نماز می خواند. [۹۴] بامداد این روز عبدالله بن زبیر با گروهی از مردان به بیت المال رفتند که چهل نفر [۹۵] از سبابجه [۹۶] بردگانی از مردم سند که اسلام آورده بودند- از آن حفاظت می کردند. چون مقاومت کردند آنان را همراه با فرمانده شان، ابوسلمه زُطّی، که مردی صالح بود کشتند. [۹۷].

در این هنگام عبدالله بن زبیر خواست از غذایی که در ناحیه مدینه الرزق بود به یاران خویش دهد. [۹۸] حُکَیم بن جَبَله، چون از بدرفتاری با ابن حُنیف با خبر شد، نیز با سربازان عبدالقیس و بکربن وائل بدان جا رفت. [۹۹] عبدالله بن زبیر از حُکَیم پرسید: «چه می خواهی

[صفحه ۳۳]

حُکَیم؟» حُکیم پاسخ داد: «می خواهیم از این غذا بخوریم

و برابر توافقی که داشتیم عثمان (بن حنیف) را آزاد کنی که در دارالاماره بماند تا علی (ع) بیاید. به خدا قسم اگر بر ضد شما یارانی داشتم که در همتان کوبم، به این مقدار رضایت نمی دادم تا در مقابل کسانی که کشته اید خونتان را بریزم. خون شما برای ما حلال است؛ زیرا برادران ما را کشتید. مگر از خدا بیم ندارید، چرا خونریزی را روا می دانید؟» ابن زبیر گفت: «به سبب ریختن خون عثمان». حکیم گفت: «آیا کسانی را که کشتید عثمان را کشته بودند؟ مگر از دشمنی خدا نمی ترسید؟» ابن زبیر سپس به او گفت: «تا علی (ع) خلع نشود از این غذا به شما نمی دهیم و عثمان بن حُنیف را رها نمی کنیم». حکیم پاسخ داد: «خدایا تو داوری عادلی، شاهد باش». آنگاه به یارانش گفت: «من درباره ی جنگ با اینان تردید ندارم، هر که تردید دارد برود». جنگی سخت درگرفت و یکی ضربتی به ساق پای حکیم زد و آن را قطع کرد. حُکیم ساق پای خویش را بگرفت و به وی زد که برگردنش خورد و از پای درآمد. هفتاد نفر از عبدالقیس کشته شدند. اشرف فرزند حکیم و برادرش رِعل نیز در میان کشته شدگان بودند. [۱۰۰] از اردوی ابن زبیر، مُجاشع بن مسعود سُلَمی و برادرش مُجالد کشته شدند. [۱۰۱].

در این هنگام شورشیان مکه اداره ی شهر را کاملاً برعهده گرفتند. امّا بین مردم سخت جدایی افتاد و طلحه و زبیر نتوانستند به وفاداری مردم اعتماد کنند. روایت شده است که زبیر هزار سوار خواست تا با آنها بر علی(ع) شبیخون زند یا یورش آورد، امّا کسی پاسخ نداد. [۱۰۲] به گفته ی

ابوالملیح شورشیان ابتدا می خواستند، پس از مرگ حُکیم بن جَبَله

[صفحه ۳۴]

عثمان بن حُنیف را هم بکشند. امّا او به آنان گفت که برادرش سهل والی مدینه است و انتقام خویش را خواهد گرفت. آنان سپس رهایش کردند و او در ربذه به علی(ع) پیوست. [۱۰۳] زبیر پیشنهاد کرد که آذوقه ی مردم بصره را بدهند و پولهای بیت المال را تقسیم کنند، امّا فرزندش عبدالله به این کار اعتراض کرد و گفت در این صورت بصریان پراکنده خواهند شد (و با علی (ع) نخواهند جنگید). توافق شد که مسؤولیت بیت المال را به عهده ی عبدالرحمان بن ابی بکر بسپارند. سپس عایشه به کوفه نامه نوشت و از آنجا کمک طلبید، [۱۰۴] امّا گویا موفقیت کمتری به دست آورد. زیدبن صوحان عبدی، یکی از قرأ نخستین شیعه، که عایشه، با خطابِ فرزند خالص من، از او خواست یا به لشکر او بپیوندد و یا مردم را از علی (ع) دور کند، پاسخ داد که فرزند خالص تو هستم اگر به خانه ات بازگردی. [۱۰۵].

علی (ع) از ابتدا از شورش عایشه در مکه با خبر شده بود و به احتمال قریب به یقین تحولات را به دقت زیر نظر داشته است. با این حال، احتمالاً از عملیات طرح ریزی شده

[صفحه ۳۵]

در عراق در مراحل بعد با خبر شد. گفته شده است که ام الفضل بنت حارث، بیوه ی عباس، از مکه او را با خبر ساخت. [۱۰۶] در این هنگام طرفداران خود را در مدینه فراخواند تا سلاح برگیرند. حجاج (بن عمرو)بن غزیه، شاعر بنی نجّار، [۱۰۷] از مردم خواست که به کمک طلحه و زبیر بشتابند. [۱۰۸] ابوقتاده نُعمان (یاالحارث)بن رِبعی خزرجی، صحابی

بزرگ، [۱۰۹] داوطلب جنگ با «خطاکارانی شد که هیچ گاه از فریفتن این امّت دست نکشیده بودند» و پیشنهاد کرد که یک مقـام فرمانـدهی به او داده شود. علی (ع) در جنگ جمل فرمانـدهی پیاده نظام را به او داد. [۱۱۰] ام سلمه به علی (ع) اطمینان داد که در جنگ بـدو خواهـد پیوست، در صورتی که این کار نافرمانی خداونـد نباشد. او فرزندش عمربن اَبی سـلمه مخزومی [۱۱۱] را به او سپرد. عمر در جنگ جمل در رکاب علی (ع) جنگید و سپس به ولایتداری بحرین منصوب شد. [۱۱۲].

به گفته ی عبـدالرحمان بن ابی لیلی، علی در ۳۹ ربیع الثانی سال ۳۶ مـدینه را با هفتصد مرد از انصار ترک کرد. [۱۱۳] او در غیاب خود سهل بن حُنیف را به امارت منصوب کرد.

علی (ع) نخست در ربذه، در راه مکه به عراق، توقف کرد. وی به احتمال بسیار زیاد

[صفحه ۳۶]

می دانست که مکّیان پیشتر از آنجا گذشته بودند و ربذه را برای استراحت برگزید. از ربذه، هاشم بن عُتبهبن ابی وقاص را نزد ابو موسی، والی اش در کوفه فرستاد و به او فرمان داد که کوفیان را به کمک او فرا خواند. ابوموسی با سائب بن مالک اشعری رایزنی کرد و او به ابوموسـی سـفارش نمود که فرمـانش را به گوش گیرد. امّـا وی از این کار خودداری ورزیـد، نامه را پنهان داشت و هاشم را به زنـدان و مرگ تهدید کرد. در این هنگام هاشم نامه ای به همراه مُحِلّ بن خلیفه الطائی فرسـتاد و علی (ع) را از رفتار خصـمانه ی ابوموسـی با خبر ساخت. مُحِلّ به علی (ع) اطمینان داد که کوفیان آماده ی پشتیبانی از اویند؛ امّا هشدار داد

که اگر ابوموسی طرفدارانی بر این امر بیابد با او مخالفت خواهد کرد.

علی (ع) پاسخ داد که ابوموسـی مورد اعتماد او نبوده و قصد داشته است او را بر کنار کند، امّا مالک اشتر میانجی شده و گفته است که کوفیان از او رضایت دارنـد. در این هنگام عبدالله بن عباس و محمدبن ابی بکر را با نامه ای شدید اللحن به کوفه نزد ابوموسـی فرسـتاد و در آن او را فرزنـد بافنـده (ابن الحائـک)خوانـد و از مقـام خویش عزلش کرد و به جـای او قَرَظهبن کعب خزرجی را منصوب کرد. [۱۱۴].

علی (ع) همچنین در ربـذه خبر یافت که بصـره به دست شورشـیان افتاده و حُکیم و یار دیگرش عبـدالقیس و یک نفر دیگر از ربیعه کشته شده اند. این اخبار را مثنی بن (بشیربن) مخرمه [۱۱۵] عبدی آوردند. علی (ع) در قطعه شعری بر ربیعه مرثیه خواند و آنان را مدح کرد. در این شعر از ربیعه با عنوان «فرمانبردار» یاد می کند که در جنگ بر او پیشی

[صفحه ۳۷]

جسـتند و به منزلتی رفیع نایل آمدند. [۱۱۶] عثمان بن حُنیف احتمالاً پس از چنـدی وارد ربـذه شـد در حالی که موی ریش و سرش را تراشـیده بودنـد. علی (ع) او را دلـداری داد وطلحه و زبیر را به سـبب آنکه بیعت خود را شکسـته بودنـد، نفرین کرد. [۱۱۷].

هنگـامی که مخالفـان علی (ع) بصـره را به فرمان خود در آوردنـد و ابو موسـی در کوفه کوشـید مردم را بی طرف نگاه دارد، قطعاً می بـایست مـوقعیت علی (ع) در ربـذه سـخت بـه مخـاطره افتـاده باشـد. روایـت اسـت که چـون علی (ع) عزم رفتن کرد فرزندش حسن (ع) نگرانی خود را ابراز داشت

و گفت بیم آن دارم که بیهوده خود را به کشتن دهی. علی (ع) او را کنار زد و گفت اگر به دین محمد (ص) ایمان داشته باشم راهی جز کشتن مخالفان ندارم. [۱۱۸].

توقفگاه بعدی علی (ع) در «فید»، حدود نیمه راه مکه به کوفه بود که گروهی از بنی طئ به دیدارش آمده بودند. رئیس آنان، سعیدبن عبید طائی، به علی وعده داد که از صمیم قلب از او پشتیبانی خواهد کرد و سرانجام در رکاب علی (ع) در جنگ صفین کشته شد. [۱۱۹].

احتمالاً ـ در همین «فید» بود که با خبر شد ابوموسی هنوز ولایت کوفه را در دست دارد و به مردم فرمان داده بود در خانه هایشان بمانند و از شرکت در کشمکشهای میان مسلمانان (فتنه) خودداری ورزند. [۱۲۰] و نیز در همان جا بود که با خبر شد دو فرستاده اش

[صفحه ۳۸]

در جلب حمایت کوفیان موفقیتی به دست نیاورده اند. [۱۲۱].

اکنون علی (ع) پسرش حسن (ع) و عماربن یاسر را برای جلب حمایت کوفیان به آنجا فرستاد. رفتار ابوموسی باید مالک اشتر را بر آشفته کرده باشد. مالک اشتر که ابتدا او را با عنوان والی منصوب داشته و سپس سفارش او را نزد علی (ع) کرده بود، در این هنگام به علی (ع) گفت که پیشتر مردی را به کوفه فرستادم که هیچ کاری از پیش نبرد و از علی (ع) خواست تا او (اشتر) را در پی حسن (ع) و عمار به آنجا فرستد؛ زیرا کوفیان بر اطاعت از علی (ع) آمادگی بسیار دارند. مالک اشتر وارد کوفه شد، طرفداران خود را از قبایل گوناگون گرد آورد و دارالاماره را به

زور تصرف کرد، در حالی که ابوموسی در مسجد خطبه می گفت و حسن (ع) و عمار با او مجادله می کردند. وقتی مردان ابوموسی به او خبر دادند که آنان را از دارالاماره بیرون رانده اند، ابوموسی خود کوشید که وارد آن شود، امّا مالک اشتر فرمان داد بیرونش کنند و او را منافق خواند. مردم درصدد برآمدند اموال ابوموسی را به غنیمت گیرند امّا مالک اشتر آنان را از این کار باز داشت. [۱۲۲].

در این هنگام حسن (ع) توانست به آسانی سپاهی بین شش تا هفت هزار مرد جنگی

[صفحه ۳۹]

جمع کند. [۱۲۳] این مردان از همه ی قبایل گوناگون ساکن در کوفه بودند و به هفت گروه یا «اسباع» طبقه بندی شدند. حسن (ع) آنان را به طرف ذوقار، نه چندان دور از شرق کوفه، رهبری کرد، یعنی همان جایی که در ضمن علی (ع) هم وارد شده بود.

در بصره، شکاف بیشتری میان صفوف قبیله ای پدید آمد. حضور عایشه احساس تکلیف شدیدی را در میان مردم به طرفداری و پشتیبانی از ام المؤمنین برانگیخت. [۱۲۴] برخی از پیشوایان مذهبی بیشتر تمایل به بی طرفی داشتند و همانند ابوموسی در کوفه، در برابر فتنه جویی به خویشتن داری توصیه می کردند. کعب بن سور ازدی قاضی بصره از طرف عمر، به میان قبیله ی خود رفت و آنان را ترغیب کرد که بی طرف باقی بمانند، امّا آنان به او ناسزا گفتند، او را «نصرانی صاحب عصا» خواندند و تأکید کردند که ام المؤمنین را رها نخواهند کرد. او پیش از اسلام مسیحی بود. وقتی از گوش سپردن به سخنان او سرباز زدند به خانه ی خود بازگشت و تصمیم به ترک بصره

گرفت. امّا عایشه، خود او را دید و متقاعدش کرد به پیروانش ملحق شود. [۱۲۵].

عِمران بن حُصَین خزاعی، حُجَیربن ربیع [۱۲۶] را نزد مردانش، بنی عدی، [۱۲۷] فرستاد تا

[صفحه ۴۰]

آنان را وادار کنـد از جنگ به نفع هر یک از طرفین بپرهیزنـد. آنان خود خواهانه پاسـخ دادند: «آیا به ما فرمان می دهی از بار گرانی که رسول خـدا (ص) بر دوش مـا نهاده و از حرمت او دست شوییم. هرگز چنین نخواهیم کرد». [۱۲۸] احنف بن قیس، فرمانده بنی سـعد تمیمی، شـخصاً به علی (ع) تمایل داشت و حاضـر نبود بیعت خویش را با او بشکند. او به طلحه و زبیر گفت که نه با ام المؤمنین خواهد جنگید و نه با پسـر عموی رسول خدا و اجازه خواست که رهسپار مکه یا فارس شود و یا به مکانی بیرون از بصره رود.

طلحه و زبیر پس از اندکی تأمل به این رأی رسیدند که او باید در مکانی نزدیک به آنان بماند تا بتوانند تحرکاتش را زیر نظر گیرند. او همراه با چهار یا شـش هزار مرد به منطقه ی آزاد (جلحأ) در دو فرسـخی بصـره رفت. [۱۲۹] وقتی علی (ع) در زاویه نزدیـک بصـره توقف کرد، احنف رسولی نزد او فرسـتاد و به او پیشـنهاد کرد که اگر علی بخواهـد می توانـد با دویست نفر از خاندانش [۱۳۰] بـدو پیونـدد یا اینکه چهار هزار شمشـیر بنی سـعد را از مقابله با او باز دارد. ظاهراً احنف خود مایل بود که از علی (ع) پیشتیبانی کنـد امّا مردان قبیله اش به عایشه گرایش داشـتند. علی (ع) به این نتیجه رسـید که باید تا آنجا که می تواند از پیوستن افراد

به سپاه دشمن جلوگیری کند. [۱۳۱] بنی عمرو از دیگر تمیمیان، بنی حنظله، به جز بنی

[صفحه ۴۱]

یربوع، و بنی دارم جملگی، به جز برخی از بنی مُجاشع، به صف جنگجویان عایشه پیوسته بودند. [۱۳۲].

در حالی که دو سپاه با یکدیگر مواجه می شدند و علی (ع) از بصریان خواست تا متحد شوند، دو بصری، عبدالقیس و بکربن وائل (ربیعه)، که قربانی هجوم مکیان شده بودند، به سوی علی (ع) رفتند. عمروبن مرجوم عبدی و شقیق بن ثَور سدوسی به نوبت آنان را فرماندهی می کردند و به گفته ی ابو مخنف شمار آنان به سه هزار مرد می رسید. اما بنی قیس بن ثعلبه از بکربن وائل، به فرماندهی مالک بن مِسمَع شیبانی، با مخالفان باقی ماندند. [۱۳۳] ظاهراً این روی گردانیدنهای بسیار، موازنه را به نفع علی (ع) تمام کرد.

فرماندهی کل سپاه بصره به زبیر داده شد، امّا عایشه تأکید کرد که او را امیر صدا زنند نه خلیفه، درباره ی خلافت پس از پیروزی تصمیم گرفته خواهد شد. [۱۳۴] همچنان که سپاه بصره [طلحه، زبیر و عایشه] از «فُرضه» و سپاه کوفه [علی(ع)] از «زاویه» پیشروی می کردند، در جایی که بعدها قصر عبیدالله بن زیاد ساخته شد، با یکدیگر مواجه شدند. سه روز رویاروی یکدیگر بودند امّا جنگی رخ نداد. بین آنان خیمه ای نمدین برپا شده بود، به طوری که علی (ع)، زبیر و طلحه در آن با یکدیگر ملاقات می کردند. بعد از ظهر روز سوم، علی (ع) گوشه ی خیمه را بالا برد و فرمان داد که برای جنگ مهیا شوند. [۱۳۵].

در گفتگوهای پیش از جنگ، ظاهراً تصمیم زبیر به هم خورد. در هر حال جزئیات وقایعی که روی داده مبهم است.

گویند علی (ع) ابتدا ابن عباس را فرستاد و به او فرمان داد نزد زبیر رود؛ زیرا طلحه نافرمان تر بود. ابن عباس از طرف علی (ع) از زبیر پرسید که چرا در حجاز او را به رسمیت شناخته و در عراق با او مخالفت کرده است. زبیر قاطعانه

[صفحه ۴۲]

پاسخ داد که میان آنان شکافی عمیق وجود دارد. [۱۳۶] بنابر برخی روایات، علی (ع) خاطره ای از دوران کودکی او و زبیر را برایش بازگو کرد که پیامبر اکرم فرموده بود زبیر ناجوانمردانه با علی (ع) خواهد جنگید. چون این رویداد به یاد زبیر آمد، سوگند خورد که هرگز با علی (ع) نخواهد جنگید. امّا فرزندش عبدالله او را شخصی بزدل خواند. زبیر بار دیگر از کرده ی خویش پشیمان شد و به توصیه عبدالله، بنده ای را در کفاره ی شکستن سوگند خود آزاد کرد. [۱۳۷].

گویا این حکایت ساختگی است، و جزئیات مربوط به آزاد کردن بنده، برگرفته از روایتی است که درباره ی نامه ی معاویه به زبیر نقل شده است. به هر حال، بعید نیست که پند و اندرزهای علی (ع) بر زبیر مؤثر افتاده و موجب شده باشد که در وضعیت خود تجدید نظر کند. او احتمالاً ـ پی برده بود که آلت دست عایشه و طلحه قرار گرفته است؛ چه آنان گناهشان در تحریک شورشیان علیه عثمان از علی (ع) بسیار بیشتر بود. پافشاری عایشه بر اینکه زبیر را تنها باید امیر خطاب کرد، احتمالاً ـ به او فهمانده بود که عایشه در واقع از جانشینی او به خلافت پشتیبانی نکرده است؛ خلافتی که زبیر بیش از همه خود را مستحق آن می دانست؛ زیرا عثمان در ابتدا او را

بر دیگران ترجیح داده و درست پیش از مرگش خود از او حمایت کرده بود. اقدام به جنگی خونین با علی (ع) و مسلمانان را به جان یکدیگر انداختن در چنین اوضاع و احوالی، بایستی که از نظر زبیر هم نابخردانه و هم امری خلاف اخلاق بوده باشد. برعکس، فرزندش عبدالله، بسیار نزدیکتر به خاله اش عایشه بود و قصد داشت به خونخواهی عثمان، با علی (ع) وارد جنگ شود.

بی گمان راهی برای گفتگو و توافق باقی نمانده بود. عایشه و طرفدارانش خواهان برکناری علی (ع) و تشکیل شورا بودند. علی (ع) خود را خلیفه ی بر حق می دانست و به مخالفت گسترده ی قریش توجّه نمی کرد. در حالی که قریش علی (ع) را از نظر اخلاقی مسئول قتل خشونت بار عثمان می دانستند، او طلحه و عایشه را متهم می کرد. هیچ کدام از دو طرف مایل نبودند بررسی کنند که واقعاً چه کسی دست به شمشیر

[صفحه ۴۳]

برده است. [۱۳۸] در پنج شنبه پانزدهم جمادی الاول سال ۳۶ جنگ رخ داد و از ظهر تا غروب ادامه یافت. [۱۳۹].

علی (ع) به یکی از مردان عبدالقیس فرمان داد که مصحفی را میان صفوف جنگجویان بالا برد و از آنان بخواهد بدان تسلیم شوند و تفرقه را کنار نهند.

چون تیرها این مرد را بر زمین افکند و او را از پای درآورد، علی (ع) فرمان جنگ سر داد. [۱۴۰] این روایت که در حد گسترده ای با جزئیات گوناگون نقل شده و بعضی از آنها با افسانه در آمیخته در واقع درست می نماید. به بصریان چنین باورانده بودند که با قاتلان عثمان می جنگند و «خونخواهی عثمان» را شعار جنگی خود ساخته بودند.

طرف مخالف آنان مهاجمان بودند و علی (ع) خواسته بود که آنها چنین تلقی شوند. کوفیان پیش از جنگ باور نمی کردند که برادران مسلمان بصری آنان با ایشان خواهند جنگید. [۱۴۱].

پرچم سپاه علی(ع) را فرزندش محمدبن حنفیّه حمل می کرد. وقتی محمدبن حنفیه در برابر دیواری از نیزه های دشمن متزلزل شد، علی (ع) پرچم را از دستانش گرفت و حمله را فرماندهی کرد. [۱۴۲] امّا بعد آن را بدو باز گرداند. هنگامی که مالک اشتر، فرمانده جناح راست سپاه علی (ع)، هِلال بن وَکیع بن بِشر تمیمی از قبیله ی دارِم و فرمانده ی جناح چپ بصریان، را کشت، آتش جنگ برافروخته شد. [۱۴۳] زبیر ظاهراً بی آنکه جنگیده

[صفحه ۴۴]

باشد، صحنه نبرد را بسیار زود رها کرد و بی درنگ رهسپار حجاز شد. نقل شده که او در حمایت مردی مُجاشعی (از دارم تمیم) بود. بنابر روایتی از قتاده، زبیر ابتدا به مسجد بنی مُجاشع رفت و در جستجوی عیاض بن حَمّاد برآمد، تا در حمایت او قرار گیرد. به او گفتند عیاض در «وادی السِباع» است و در پی او به آنجا رفت. [۱۴۴].

برخی از مردان احنف بن قیس به او خبر دادند که زبیر را در حال عبور دیده اند. احنف گفت زبیر مسلمانان را با شمشیر به جان یکدیگر انداخته و اکنون به سمت خانه ی خود می گریزد. سه مرد در پی او رفتند و عمروبن جرموز مُجاشعی او را در وادی السِّباع کشت. وقتی ابن جُرموز پس از جنگ به دیدار علی (ع) رفت و خود را قاتل زبیر معرفی کرد، بنابر روایتی که احادیث اهل سنّت نقل کرده اند، علی (ع) از دیدار با او خودداری ورزید و اظهار داشت:

«آتش جهنم را به قاتل فرزند صفیه اعلام کنید». [۱۴۵].

بنابر گزارشهای موثق تر، ابن جرموز، که از طرف احنف بن قیس با شمشیر و سر بریده زبیر فرستاده شده بود، مورد استقبال علی (ع) قرار گرفت و علی(ع) از او پرسید: چگونه توانستی او را بکشی؟ علی (ع) سپس شمشیر زبیر را گرفت، آن را از غلاف بیرون کشید و گفت آری شمشیر او را می شناسم؛ چه بسیار که زبیر در رکاب پیامبر خدا جنگید امّا اکنون به سرنوشتی شوم گرفتار شد. [۱۴۶].

ظاهراً جنگجویان نمی دانستند که ترک صحنه ی جنگ از جانب زبیر را چگونه توجیه کنند. جَوهن بن قَتاده از قبیله ی سعید تمیم، که در آغاز جنگ همراه زبیر بود نقل می کند که وقتی زبیر دانست که عمار به سمت علی (ع) رفته است بیمناک شد. [۱۴۷] روایتهای دیگر

[صفحه ۴۵]

از رویاروی شدن عمار با زبیر در جنگ خبر می دهند. [۱۴۸].

ظاهراً از عمار برای توجیه عمل زبیر استفاده شده؛ زیرا در حدیثی منسوب به رسول خدا، آمده بود که عمار از جمله پاکان است و روزی به دست شورشیان کشته خواهد شد. زبیر پیشتر نیک دانسته بود که عمار در کنار علی (ع) خواهد جنگید. دلیر مرد و جنگ آزموده ای چون او، نباید که در همان آغاز دچار وحشت شده و از جنگ گریخته باشد. احتمالاً تردیدهای جدّی که درباره حقانیّت مقاصد عایشه وجود داشت موجب شد که زبیر صحنه جنگ را رها کند.

شاید وی قصد داشت کاملاً از این کشمکش خود را کنار کشد و بدین سان راه حجاز را پیش گرفت. بعید می توان گفت که زبیر هنوز هم اندیشه ی قبول پیشنهاد معاویه را در سر داشته است.

خانـدان سـعد تمیم، گرچه رسـماً خود را بی طرف دانسـته بودند، از دست کشـیدن او از جنگ بیمناک شدند؛ زیرا آنان او را یکی از عاملان اصـلی این نزاع در میان مسـلمانان می دانستند. آنها او را نه از جهت خرسند کردن علی (ع)، بلکه از این جهت که فاقد شرافت بود، کشتند.

احتمالاً پس از مـدّت کوتاهی طلحه بشـدت زخمی شـد. گفته اند که وی، در مقام فرمانده ی سواره نظام، ابتدا دلیرانه جنگید. [۱۴۹] امّا چـون کوفیـان برتری یافتنـد، او بـه جنـگ تـن بـه تـن روی آورد. مروان از پشـت تیری به سـوی او روانه کرد که بر سیاهرگ نزدیک زانویش (نَسا) فرو نشـست و خون از آن بیرون جست، در حالی که او و یارانش ابتدا کوشـیدند جریان خون را بنـد آورنـد و زخمش را درمان کننـد. امّا کوشـش آنان به جایی نرسـید و طلحه در خانه ی بنو سـعد تمیم یا در زیر درختی جان سپرد. [۱۵۰].

کشـته شـدن خائنـانه ی طلحه به دست مروان ظـاهراً اتفـاقی نبود. مروان پیشتر به امویانی که سـپاه عایشه را در «ذات عرق» رها کرده بودنـد اشاره کرده بود که قصـد دارد در میان طرفداران عایشه از آنان نیز انتقام گیرد. در عین حال ظاهراً منتظر ماند تا با اطمینان

[صفحه ۴۶]

پیش بینی کنـد که ظفرمنـدی چـون ام المؤمنین از او بـازخواست نکنـد. وی که در «یوم الـدار» درس عـبرتی گرفته بود، عقب کشـید و بی آنکه خود خواهـانه با دشـمن ستیز کنـد، در انتظار فرصتی مناسب باقی مانـد. تنها پس از این عمل بود که انـدکی زخمی شد. گفته اند مروان روی به فرزند عثمان، ابان، کرد و گفت: «من کشتن یکی از

قاتلان پدرت را بر عهده گرفتم». [۱۵۱].

با کشته شدن دو فرمانده شکست قطعی شد و احتمالاً درگیری مسلحانه می توانست متوقف شود. حضور عایشه در هودج خود سپاهش را به تلاشی بی حد، گرچه بی خردانه، برای پشتیبانی از او واداشت. در این هنگام پیرامون شتر و هودج عایشه، که از طرف مردان مسلح حفاظت می شد، جنگی سخت در گرفت و چندین ساعت ادامه یافت. مردانی که مهار شتر عایشه را به دست داشتند یکی پس از دیگری کشته شدند. نخستین آنان کعب بن سور زاهد بود که بر دورگردن خود قرآنی بسته بود. سپس گروهی از قریشیان اداره ی جنگ را به دست گرفتند. عبدالرحمان بن عتّاب بن اسید، مشهور به امیر (یعسوب) عرب یا امیر قریش به دست اشتر کشته شد. عایشه از مرگ او سخت اندوهگین شد. [۱۵۲] گفته اند محمد فرزند طلحه که عابدی پارسا بود، مهار شتر را گرفت و در همان جا کشته شد. [۱۵۳] اسودبن ابی البختری از قبیله اسد به زمین افکنده شد، امّا بسلامت از جنگ گریخت. عبدالله بن زبیر به صحنه آمد و اشتر بر او یورش برد. بنابر روایت معروف، این دو با یکدیگر در آویختند؛ ابن زبیر مجروح شد، امّا سپس از هم جدا شدند. [۱۵۴].

به روایت خود اشتر، او با شمشیر ضربتی بر سر ابن زبیر فرود آورد، جانش را ستاند و رهایش کرد. [۱۵۵] اسود او را افتاده بر زمین یافت، بر اسب خویش بنهادش و از معرکه

[صفحه ۴۷]

دورش کرد، و سپس او را به خانه ی مردی از بنی غبرأ، وابسته به قبیله ی ازد برد.

[۱۵۶] پس از آن مردان عادی قبایل ابتکار عمل را به دست گرفتند. بنی

ضبه بویژه غره شده بودند که به ام المؤمنین خدمت می کنند. گفته اند چهل مرد از آنان یکی پس از دیگری مهار شتر عایشه را به دست گرفتند و کشته شدند. [۱۵۷] وقتی علی (ع) فرمان داد کسی شتر را پی کند، جنگ و خونریزی متوقف شد. بنا به روایتی بُجَیربن دُلجه، یکی از کوفیان ضَبّی، این کار را انجام داد. او بعد گفت نگران آن بوده است که هیچ یک از خویشاوندان بصری اش زنده نمانند. [۱۵۸].

روایت دیگری آن مرد را مسلم بن معدان، از بنو شزن بن نُکرهبن لکیزبن افصی

[صفحه ۴۸]

می داند؛ [۱۵۹] چون شتر با بار خود بر زمین افتاد، علی (ع) و یارانش توانستند نزدیک شوند. محمدبن ابی بکر، برادر عایشه، به فرمان علی (ع) بندهایی که هودج را به بدن حیوان بسته بود، برید و به کمک چند نفر آن را برداشت و برد. محمدبن حاطب جُمحی روایت می کند که روز جمل همراه با علی (ع) به طرف هودج رفتم؛ هودج همچون خار پشتی از تیر پوشیده شده بود. علی (ع) بر هودج زد و گفت: «این حُمیرای ارم [۱۶۰] می خواست مرا بکشد، همانطور که عثمان بن عفان را کشت». سپس محمد برادر عایشه به وی گفت: «چیزی به تو اصابت کرده است؟» پاسخ داد: «پیکانی در بازویم رفته است». محمد دستش را به اندرون برد، او را به سوی خود کشید و پیکان را بیرون آورد. [۱۶۱].

وقتی علی (ع) با عایشه مواجه شده، او را به سبب مصیبتی که برای مسلمانان به ارمغان آورده بود سخت سرزنش کرد. اکنون نوبت عایشه بود که با زبونی و خواری خواهان صلح شود: «زمام امور را به دست

گرفتی ابن ابی طالب! پس به نیکی عفو فرما». [۱۶۲] علی (ع) به محمد، برادر عایشه، فرمان داد که او را تا شهر حراست کنند، او در آنجا در خانه ی صفیه بنت حارث بن طلحهبن ابی طلحه، از قبیله ی عبدالدار، سکنی گزید. [۱۶۳] چند روزی در آنجا ماند. مالک اشتر شتری گران قیمت خرید و برای او فرستاد تا جایگزین شتری شود که در جنگ از دست رفت. امّا او آن را از اشتر نمی پذیرفت. [۱۶۴].

سپس علی(ع)، عبدالله بن عباس را فرستاد تا به او فرمان دهد بار سفر بندد. بنا به روایت خود او، ابن عباس اجازه خواست به خانه ای که عایشه در آن اقامت داشت وارد

[صفحه ۴۹]

شود، عایشه اجازه نداد و ابن عباس بی آنکه رخصت یابد وارد آنجا شد. [۱۶۵] ابن عباس در اتاقی که عایشه خود را پشت پرده ای پنهان کرده بود جایی برای نشستن نیافت. سپس در گوشه ای پالان شتری دید که فرشی بر روی آن نهاده شده بود. فرش را باز کرد و بر روی آن نشست. عایشه از او پرسید: «ابن عباس، این چه کار است؟ بدون رخصت من وارد خانه ام می شوی و بر روی اثاثیه ام می نشینی. همانا سنّت را شکستی».

ابن عباس گفت: «سنّت را ما به تو و دیگران آموختیم؛ ما از تو به سنّت شایسته تریم. خانه ی تو همان است که رسول خدا برایت باقی گذاشته و از همان جا بود که بر خویش ستم کردی، بر پروردگارت کبر ورزیدی و نافرمانی پیامبر خدا را آغاز کردی. وقتی به آن خانه بازگشتی، بدون اجازه ات وارد نخواهم شد و تا فرمان نداده ای نخواهم نشست». عایشه باز شیون کرد؛ ابن

عباس به او گفت: «امیرمؤمنان مرا نزد تو فرستاده است تا فرمان دهم بصره را ترک کنی و به خانه ات باز گردی». عایشه گفت: «امیرمؤمنان کیست؟ امیرمؤمنان عمر بود». ابن عباس به او گفت: «عمر ادعا می کرد که امیرمؤمنان است، امّا این یک به خدا سوگند، علی (ع)، امیرمؤمنان راستین است؛ چنانکه رسول خدا وی را چنین خواند. سوگند به خدا که او در خویشاوندی به رسول خدا نزدیکتر، در اسلام پیشتر و در علم افزونتر، و بردبارتر از عمر و پدرت بود».

چون لب به اعتراض گشود، ابن عباس با اطمینان به او گفت گرچه دوران حکومت پدرت کوتاه بود، امّا پیامدهای ناگواری داشت و با حوادث شوم و بدبختیهای آشکاری همراه بود. امّا او از آن بهره برد تا خصومت خود را نسبت به خویشاوند پیامبر (ص) نمایان سازد. عایشه زار زار بگریست و با بی پروایی گفت: «به خدا سوگند شما را رها خواهم کرد؛ هیچ خانه ای منفورتر از آن برایم نیست که شما در آن باشید». ابن عباس پرسید: «چرا عایشه؟ این بدان سبب نیست که از ما رنجی به تو رسیده باشد یا آنکه خود را از تو و پدرت برتر دانسته باشیم. ما تو را آن گاه که دختررام رومان بودی، امّ المؤمنین ساختیم و پدرت را آن گاه که فرزند ابو قحافه بود به صدیق تبدیل کردیم». عایشه گفت:

[صفحه ۵۰]

«آیا به واسطه ی رسول خدا بر ما منّت می گذارید؟»

ابن عباس پاسخ داد: «چرا منت نگذاریم به واسطه ی کسی که اگر یک موی از او داشتی به واسطه ی آن بر ما منّت می گذاشتی و فخر می فروختی. ما از گوشت و خون

او هستیم و تو یکی از نُه همبستر باقیمانده ی اویی. تو درختی نیستی که از آنان رگ و ریشه دارتر، سبز برگ تر و سایه گسترده تر باشی». در حالی که ابن عباس اشعاری می سرود که از مقصودش حکایت داشت، عایشه سکوت کرد و ابن عباس نزد علی (ع) رفت و او را از ماجرا با خبر ساخت. علی (ع) از ابن عباس خشنود شد. [۱۶۶] آن گاه عایشه مهلتی خواست و علی (ع) به او مهلت داد، امّا پس از انقضای مهلت علی (ع) او را در تنگنا قرار داد و عایشه همراه با گروهی از زنان بصره و مردانی که خود برگزیده بود رهسپار مدینه شد. [۱۶۷].

با ورود عایشه به مدینه، ابتدا کعب بن مالک، شاعر انصاری عثمانی و سپس دختر وی کبشه با گروهی از زنان انصار به استقبالش رفتند. کعب روایت خود عایشه را در خصوص شرکتش در جنگ نقل کرده است. عایشه در این هنگام گفت که درست پیش از وقوع جنگ به میان مردم رفته و آنان را به ترک جنگ، و روی آوردن به کتاب خدا و سنّت فرا خوانده است، امّا هیچ یک به سخنان او گوش فرا نداده اند، بلکه جملگی با شتاب به صحنه ی جنگ روی آورده اند؛ ابتدا یک یا دو نفر از پیروان علی (ع) کشته شدند، سپس صفوف جنگ به یکدیگر نزدیک شد؛ مردم متوجّه شتر عایشه بودند و بس؛ تیرهایی بر هودج زره پوش وارد آمد و عایشه را زخمی کرد. چون عایشه زخمی بازوی خود را به زنان نشان داد، همگی گریستند. آنگاه شرح داد که چگونگی مردانی که افسار شترش را به دست گرفته

بودند یکی پس از دیگری کشته شدند و چگونه کوششهایش برای دور کردن خواهرزاده اش عبدالله بن زبیر از آن ناکام ماند. او گفت که در طرف او جوانان قریش در جنگ ناآزموده بودند و بدین سان بسادگی در دام دشمن افتادند و کشته شدند.

عایشه پس از فاصله ی کوتاهی در جنگ، فرزند ابوطالب را دید که شخصاً وارد جنگ

[صفحه ۵۱]

شده و صدای او را شنید که می گوید: «شتر، شتر آنجاست». عایشه با خود گفت: «به خدا سوگند می خواهد جانم را بستاند». سپس او با محمد، برادر عایشه، معاذبن عبیدالله تمیمی [۱۶۸] و عماربن یاسر نزدیک شدند، بندهایی که هودج را به پشت شتر می بست بریدند و آن را در حالی که طرفداران عایشه پراکنده می شدند با خود بردند. سپس عایشه صدای جارچی علی (ع) را شنید که فریاد می زد: «هر کس روی گردانده باشد مورد تعقیب قرار نمی گیرد، هر که مجروح شده باشد کشته نخواهد شد و هر کس سلاح خویش را بر زمین گذارد در امان خواهد بود».

سپس او (عایشه) را به خانه ی عبدالله بن خلف خزاعی که در جنگ کشته شده بود و خانواده اش برای او می گریستند، بردند. هر کس با علی (ع) دشمنی ورزیده و از ترس گریخته بود، اکنون نزد عایشه می آمد. چون عایشه از حال طلحه و زبیر جویا شد، به او گفتند که آنان کشته شده اند. وقتی ابتدا به او گفتند خواهر زاده اش عبدالله کشته شده است، اندوهی بیشتر وجود او را فرا گرفت. تا سه روز هیچ نخورد و نیاشامید، گرچه میزبانانش مهمان نوازی بسیار از او کردند و نان بسیار بود. عایشه در این هنگام سخن خود را پایان می دهد

و از اینکه مردم را علیه عثمان برانگیخته است سخت اظهار پشیمانی می کند. وی می گوید که مسلمانان دیگر خلیفه ای همانند او به خود نخواهند دید. چه او در بردباری بزرگترین، در عبادت راسخ ترین، در هنگام مصیبت سخاوتمندترین و در حفظ پیوندهای خویشاوندی پایدارترین آنان بود. [۱۶۹].

ظاهراً نگرش عایشه نسبت به علی (ع) زیاد تغییر نیافته بود. وقتی چندی بعد نعمان بن بشیر با پیامی از معاویه که در این زمان مبارزه ی آشکار با علی (ع) را آغاز کرده بود، نزد او رفت، عایشه از نعمان به گرمی پذیرایی کرد. سپس عایشه این راز خود را با او فاش کرد که در حضور حفصه، دختر عمر، از پیامبر (ص) شنید که سه بار به عثمان گفت: خداوند پیراهنی را بر تو خواهد پوشاند که اگر منافقان از تو بخواهند آن را از تن

[صفحه ۵۲]

برکنی نباید چنین کنی. نعمان با خشنودی امّا شگفت زده پرسید: «ای ام المؤمنین! با این حدیث کجا بودی؟ گفت: آن را فراموش کرده بودم، تو گویی هرگز آن را نشنیده ام». [۱۷۰].

شکست عایشه در جنگ جمل به فعالیتهای سیاسی اش پایان داد و اضمحلال نخستین خلافت پدری را در مدینه که او آرزوی باز آفرینی اش را داشت، مسجّل کرد. خواهر زاده اش عبدالله بن زبیر پس از مرگ معاویه بر آن شد تا دوباره آن را احیا کند، امّا ناکام ماند. خاطره ی کشتار وحشتناکی که در اطراف هودج او روی داد و در اثر آن بسیاری از نزدیکانش جان باختند و نیز اینکه خود او در مقام ام المؤمنین مسلمانان را به جان یکدیگر انداخته بود، قطعاً فکر او را به خود مشغول می داشت. روایتهای بسیار درباره پشیمان

شـدن و افسـوس خـوردن او که کـاش مرده بود و آن روز را ندیـده بود، به یقین، جملگی از این حقیقت حکـایت دارنـد. این احساس در داسـتانی که جُندب بن عبدالله ازدی کوفی روایت کرده بخوبی بیان شده است: عمروبن اشـرف عَتَکی که اهل ازد بصـره بود افسار شتر را به دست گرفت، هر که به او نزدیک می شـد با شمشـیر خویش بر زمینش می افکنـد. سـپس حارث بن زهیر از ازدیان کوفی و صحابی پیامبر (ص)، نزد او رفت، در حالی که چنین می سرود:

ای مادر ما! ای بهترین مادری که می شناسـیم! آیا نمی بینی چه بسـیار دلاورانی که از پا در می آینـد و دست و پایشان از بدن جدا می شود؟

سپس دو ضـربه بینشان رد و بـدل شـد، و من آنان را دیدم که زمین را با پاهای خود می کندند تا اینکه جان باختند. سـپس در مدینه نزد عایشه رفتم. عایشه به من گفت: «تو کیستی؟» پاسخ دادم: «مردی از ازد، ساکن کوفه». پرسـید: «آیا در جمل شـرکت داشتی؟» گفتم: «آری»، گفت: «با ما بودی یا بر ضد ما؟ گفتم: «بر ضد شما». گفت: «آیا می شناسی آن کس را که گفت: «ای مـادر مـا، ای بهترین مـادری که می شناسـیم». گفتم: «آری، او پسـر عمویم بود». زار زار بگریست؛ چنـانکه گمـان کردم دیگر آرام نخواهد گرفت». [۱۷۱].

[صفحه ۵۳]

کشـته شدگان از هر دو طرف زیاد بودند، گرچه بی تردید اندوه بارتر از همه در اردوگاه عایشه بود. قریش که برای خلافت و موقعیت خود به منزله ی طبقه ای حاکم، می جنگیـد، تلفاتی سـنگین دید و بیشتر قبایلش صدمه دیدند. در میان کشـته شدگان [۱۷۲] عبد شمس عبارت بودند از: عبدالرحمان بن عَتّاب بن اَسید؛ عبدالله بن

ولیـد بن یزیدبن عدی بن ربیعهبن عبدالعزی؛ محرزبن حارثهبن ربیعهبن عبدالعزّی؛ پسـر عمویش علی بن عدی بن ربیعه، والی مکه در زمان عثمان؛ و عبـدالرحمان، فرزنـد عبـدالله بن عامربن کریز، والی عثمان در بصـره؛ [۱۷۳] از نوَفْل: مسـلم بن قَرَظهبن عبد عمروبن نوفل، برادر فاخته همسر معاویه؛ [۱۷۴] از اسد: زبیر و عبدالله بن حَکیم بن حِزام، که پرچم سیاه عایشه را بر دوش داشت و به دست عـدی بن حاتم طائی و اشتر کشـته شد؛ [۱۷۵] از عبدالـدار: عبدالله بن مُسافع بن طلحهبن ابی طلحه؛ از زُهره: اسودبن عوف، برادر عبـدالرحمان بن عوف؛ [۱۷۶] از مخزوم: عبـدالرحمان بن سائب بن ابی سائب بن عائـذ؛ عبـدالرحمان بن ابی بُردهبن وهب بن عمروبن عائذ؛ معبدبن زُهیربن ابی امیهبن مغیره؛ از تیم: طلحه؛ فرزندش

[صفحه ۵۴]

محمد؛ برادرش عبدالرحمان بن عبید (عبد) الله بن عثمان؛ و عبدالرحمان بن ابی سَلَمهبن حارث؛ [۱۷۷] از جُمَح: عبدالله بن اُبیّ بـن خلـف بـن وهب؛ عبـدالله بن ربیعهبن درّاج بن عنبس؛ [۱۷۸] عبـدالرحمان بن وهب بن اسـیدبن خلف؛ و مسـلم بن عامربن حُمیل؛ [۱۷۹] از سـهم: یکی از فرزنـدان قیس بن عـدی بن سـعد، سیّد قریش در زمان خود؛ و از عامر: عبـدالرحمان و عمرو، فرزنـدان حمیرهبن عمروبن عبـدالله بن ابی قیس، ابوسـفیان بن حُویطِب بن عبـدالعزی بن ابی قیس؛ [۱۸۰] عبیـدالله بن انس بن جابربن عبدهبن وهب؛ [۱۸۱] و عبدالله بن یزیدبن اصمّ. [۱۸۲].

آورده اند که کمترین رقم کشـته شدگان در سپاه عایشه ۲۵۰۰ نفر و در سپاه علی (ع) ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر بودند. [۱۸۳] این ارقام به نظر درست می رسد. سنگین ترین تلفات را از اهل بصره، قبیله «ازد» و «ضَبّه» داشتند.

عمروبن یثربی ضَبّی، چون مردان قبیله اش یکی پس از دیگری کشـته می شدنـد، بـا رجز خوانی آنـان را به ادامه ی جنگ در دفاع عایشه تشویق می کرد تا روحیه ی خود را از

[صفحه ۵۵]

دست ندهند. او سه نفر از مردان

علی (ع) را کشت، عِلبأبن هیثم سدوسی، هندبن عمرو جَمَلی و زیدبن صوحان از عبدالقیس. عِلبأ و زید را از طرفداران نخستین و سرسخت علی (ع) می دانستند. [۱۸۴] گفته اند که عمار پیر با ابن یثربی رویاروی شد. یثربی به عمار حمله برد، ولی عمار سپر چرمین خود را حایل کرد به طوری که شمشیر وی در آن نشست و کوفیان به سوی او تیر انداختند تا از پای درآمد. چون بر زمین افتاد شعری با این مضمون خواند: اگر مرا می کشید، من ابن یثربیم. همان کس که عِلبأ، هند جَمَلی و سپس ابن صوحان، از پیروان دین علی (ع)، را کشت.

او را دستگیر کردند و پیش علی (ع) بردند. گرچه در خواست کرد زنده اش بدارند، علی (ع) فرمان داد او را بکشند. او تنها اسیر جنگی بود که مورد بخشش علی (ع) قرار نگرفت. [۱۸۵].

وقتی سبب را جویا شدند، علی (ع) فرمود ابن یثربی سه مرد را که به ادّعای خود او از پیروان دین علی (ع) بوده اند کشته است. دینِ علی (ع) دین محمد (ص) است. [۱۸۶] اینکه امتناع علی (ع) از عمروبن یثربی، دست کم تا حدودی، به سبب شعری بوده که وی سروده است، دور از ذهن نمی نماید. او در برابر هر سخنی مبنی بر آنکه علی (ع) قرآن و سنّت محمد (ص) را با ایمانی راسخ تر از هر کسی دیگر رعایت و اجرا نمی کند از خود واکنش نشان می داد. [۱۸۷].

[صفحه ۵۶]

این نقطه ضعفی بود که بعداً علی (ع) را به ارتکاب بزرگترین اشتباه خود واداشت.

[۱۸۸] روایتهای دیگری وجود تصوّری کلی از «دین علی» را در میان بصریان تأیید می کنند. محمدبن حنفیه نقل می کند که

بر مردی هجوم برد و چون خواست شمشیر بر او فرود آورد، آن مرد گفت: «من پیرو دین علی بن ابی طالبم». ابن حنفیه مقصودش را فهمید و او را رها کرد. [۱۸۹] چون این وضع به ضرر ازدیان بصره تمام شد و ناگزیر به فرار شدند، فریاد برآوردند: «ما پیروان دین علی بن ابی طالبیم»، ظاهراً هدفشان این بود که جان خویش را نجات دهند. پس از آن یکی از کوفیان بنی لیث آنها را هجو کرد و اندیشه و رأی آنان را سخیف شمرد. [۱۹۰] ظاهراً مقصودش آن بود که هم تقیه آنان را، با این ادعا که از پیروان علی (ع) هستند، و هم انتساب دین خاصی را به او، محکوم کند.

بدین سان این نزاع وجهی دینی نیز داشت. دین علی (ع) در اینجا مفهومی خاص دارد. به احتمال زیاد می توان گفت که مقصود از آن این ادعاست که علی (ع) بهترین مردان پس از محمد (ص)، وصی او و به همین سبب شایسته ترین فرد برای رهبری امّت است. دو بیت شعری که یکی از مردان قبیله ی بنی عدی به هنگام گرفتن افسار شتر عایشه سروده است، احتمالاً به این امر اشاره دارد:

ما از قبیله ی عدی، در طلب علی (ع) هستیم، نیزه ها و شمشیرهای مشرفی، کلاه خودها و حلقه های درهم پیچیده (زره ها) را حمل می کنیم، و هر که را با وصی ما مخالف باشد از میان برمی داریم. [۱۹۱].

از آنجا که این شعر را یکی از بزرگان (شیوخ) بنی عدی و طرفدار عایشه سروده است، آن وصی نمی تواند علی (ع) بوده باشد. [۱۹۲] نیز بعید است که برخی از اشعار

[صفحه ۵۷]

طرفداری از علی (ع)

به طور اتفاق در این داستان- که ابونعامه عمرو بن عیسی بن سُرید، یکی از علمای نامدار بنی عدی نقل کرده است- وارد شده باشد. [۱۹۳] وصی در اینجا مقصود ابوبکر است که علی (ع) و پیروانش با رفتن به جنگ دخترش، با او مخالفت می کنند. ابوبکر، به یقین در دوره های واپسین، به طور متعارف وصی محمد (ص) به شمار نمی آمد. در اینجا وصی خوانده شده تا با ادعای مخالفان که می گفتند علی (ع) وصی پیامبر (ص) است معارضه شود. [۱۹۴].

نبرد با مخالفان مسلمان در جنگی منظم در اسلام تجربه ی جدیدی بود. علی (ع) می توانست با مخالفان خود بر طبق سنّت ابوبکر، به منزله ی مشرک و کافر برخورد کند و بدین سان قوانین معمول جنگی را درباره ی آنان به اجرا گذارد. با توجّه به سابقه ی طولانی مخالفان برجسته اش در اسلام، احتمالاً این راه منطقی نبود. علی (ع) در آغاز جنگ به سپاه خود فرمان داد اسیران و زخمیان را نکشند، با کسانی که سلاح خویش را بر زمین نهاده اند نجنگند، و آنان را که از صحنه ی جنگ گریخته اند تعقیب نکنند. تنها چهارپایان و سلاحهای به چنگ آمده را باید جزو غنایم جنگی محسوب دارند. پس از جنگ دستور داد که اسیران جنگی و زنان یا کودکان را به بردگی نگیرند اموال دشمنانی را که کشته شده اند به وارثان بر حق و مسلمان آنان باز گردانند. وی به هر یک از مردانش، از بیت المال بصره پانصد درهم پاداش داد. [۱۹۵].

[صفحه ۵۸]

این قوانین در جنگ علیه سرکشان در اسلام اعتبار یافت. در حالی که این دستورات را بیشتر افرادش بدون اعتراض پذیرفتند. گروهی اندکی از قشریان رفتار

او را زیر سؤال بردند. آمده است که علی (ع) به آنان گفت اگر بر اسیر کردن دشمنان پافشاری می کنند، باید برای اموال عایشه قرعه زنند. خوارج بعدها این مسأله را بهانه ای ساختند برای متهم کردن علی (ع) که وی با سلب حق مشروع جنگجویان از غنایم جنگی، موازین اسلام را زیر پاگذاشته است.

علی (ع) اسیران جنگی را وقتی بیعت کردند آزاد کرد. در روز جنگ فرزندان عثمان، ابان و سعید را اسیر کرده نزد علی (ع) آوردند. یکی از حاضران گفت آنان را بکشم؟ علی (ع) او را سرزنش کرد و گفت چگونه می توانی این دو را بکشی، در حالی که به جملگی امان داده ام. سپس رو به آنان کرد و گفت از گمراهی باز گردید و هرجا می خواهید بروید. اگر دوست می دارید نزد من بمانید، پیوندهای خویشاوندیتان را حفظ خواهم کرد. آنان پاسخ دادند که با او بیعت می کنند و می روند. ظاهراً پس از آن رهسپار حجاز شدند. [۱۹۶].

موسی فرزند طلحه یادآور می شود که چگونه اسیران، در شب پس از جنگ گردهم آمده بودند در حالی که می گفتند: «موسی بن طلحه فردا کشته خواهد شد». فردای آن روز، پس از آنکه اولین نماز خویش را برپا داشت، اسیران فراخوانده شدند. نخستین کسی را که نزد علی بردند موسی بود. امیرالمؤمنین (ع) از او پرسید: «آیا بیعت خواهی کرد؟ آیا به آنچه مردمان روی آورده اند، تن در خواهی داد؟» پاسخ داد: «آری». پس از اینکه بیعت کرد علی (ع) به وی گفت به سوی خانواده و اموال خود باز گرد. دیگران هم چون دیدند وی به سلامت رها شد، به آسانی وارد شدند و بیعت

کردند. [۱۹۷] موسی یکی

[صفحه ۵۹]

از وارثان اموال فراوان طلحه شد. [۱۹۸].

مُساحِق بن عبدالله بن مخرمه عامری قریشی نقل می کند که او و گروهی از قریشیان، از جمله مروان بن حکم، توافق کردند که نزد علی (ع) رونـد و به دلیل شورش بر ضد او، از او پوزش خواهند. آنان پی بردند که او شـریف ترین و بخشـنده ترین مردان پس از پیامبر اکرم بوده است و دانسـتند که به او سـتم کرده اند. علی (ع) آنان را پذیرفت و در خطبه ای از آنها پرسـید که آیا من نزدیکـترین مردان به پیـامبر (ص) و شایسـته ترین آنهـا در حکومت بر مردم پس از پیـامبر (ص) نبوده ام. جملگی تصـدیق کردند.

فرمود: پس شـما از من روی برتافتید و با ابوبکر بیعت کردید. علی (ع) که دوست نمی داشت صـفوف مسلمانان درهم شکند، از مخـالفت بـا رأی آنـان پرهیز کرده بـود. وقـتی ابوبکر عمر را به جانشـینی خود برگزیـد نیز علی (ع) چنین کرد، اگر چه می دانست که شایسته ترین مردمان در جانشینی رسول خداست.

وقتی عمر او را در مقام یکی از شش نامزد جانشین خود برگزید، آنان با عثمان بیعت کرده بودند، امّا بعد او را سرزنش کردند و کشتند، در حالی که علی (ع) در خانه نشست. «پس نزد من آمدید و درست همانطور که با ابوبکر و عمر بیعت کردید با من بیعت نمودیـد. شـما را چه شـد که بر بیعت آنـان وفـادار مانديـد و بر بیعت من نه؟» سـپس از او خواسـتند که علی (ع) بـا آنان هماننـد یوسف با برادرانش رفتار کند و مانند او از گناه آنان در گذرد، آنگاه که گفت: «لا تَثریبَ عَلَیْکُمُ الیَومَ یغفِرُ اللهُ لَکُمْ و هُوَ ارْحَمُ

الرّاحِمینَ؛ [۱۹۹] امروز شما را سرزنش نباید کرد؛ خدا شما را می بخشاید که او مهربان ترین مهربانان است». علی (ع) از آنان بیعت گرفت و رهایشان کرد. [۲۰۰].

[صفحه ۶۰]

برخی از دشـمنان علی (ع) تن به بیعت ندادنـد. درباره ی مروان روایتهای متناقضـی نقل شده است. بنابر بعضـی از آنها، مروان که مورد بخشش قرار گرفت اشتیاق خود را به دادن بیعت ابراز داشت و علی (ع) آن را پذیرفت. [۲۰۱] در برابر آن، ابومخنف روایت می کنـد که مروان در حالی که در جنگ مجروح شـده بود، ابتـدا به طرف قومی از قبیله ی عنزه کشـیده شد. سـپس از مالك بن مسمع شیبانی پناه خواست و او به مروان پناه داد و از علی (ع) خواست که امانش دهد. علی (ع) به او امان داد. وقتی مردم بصـره همگی بیعت کردند، علی (ع) از وی نیز خواست تا بیعت کند. امّا مروان بیعت نکرد و گفت مگر به من امان نداده ای؟ تنهـا هنگـامی بیعت خواهم کرد که مجبورم کنی. علی (ع) فرمود که او را مجبور نخواهـد کرد؛ زیرا هر بیعتی کنـد آن را نقض خواهد نمود. مروان راه شام را پیش گرفت تا به معاویه بپیوندند. [۲۰۲].

صرف نظر از اینکـه مروان بـا وی بیعـت کرده باشـد یـا خیر، پیـداست که علی (ع) به میزان ارزش بیعت مردی همچـون مروان کاملاً آگاه بود. اینکه بسادگی او را رها کرد تا برود نشان می دهـد که چنـدان مایل نبود قواعد جدید بازیهای سیاسـی را، که در نتیجه جنگ داخلی در اسـلام اکنون حاکم شـده بود، بپذیرد. مسـلماً معاویه و حتی خود مروان، اگر به جای علی بودند، در رها کردن چنین دشمن خطرناک

و شریری تردید می کردند؛ دشمنی که دستهایش به خون یکی از نزدیکترین اصحاب پیامبر [طلحه] آغشته بود و دشمنی که ابتدا علی را به نابودی تهدید کرده بود. [۲۰۳].

عبدالله بن زبیر هم که زخمی شد، چنانکه گذشت، به منزل مردی از قبیله ی ازد پناه برد. عبدالله آن مرد را نزد خاله اش عایشه فرستاد تا او را از مکان خود با خبر سازد.

[صفحه ۶۱]

عایشه از برادرش محمد خواست که عبدالله را نزد عایشه ببرد. محمد، عبدالله را با خود آورد. در راه بین آنان بر سر عثمان نزاع افتاد و به یکدیگر ناسزا گفتند. عتبهبن ابی سفیان، برادر معاویه که ابتدا عصمهبن زبیر از قبیله ی بنی تیم رباب، پناهش داده بود نیز به سوی عایشه رفت. چون علی (ع) از این موضوع با خبر شد سکوت اختیار کرد. [۲۰۴] احتمالاً هیچ یک از آنان تن به بیعت ندادند و دیری نپایید که عتبه راه دمشق را پیش گرفت و نزد برادرش رفت. اینکه عبدالله بن عامربن کریز بیعت کرده است یا خیر، چیزی نمی دانیم. او که با بصره آشنا بود و دوستانی در آنجا داشت، احتمالاً براحتی توانست به آنجا رود و خود را پنهان دارد. وی به شام نیز سفر کرد. [۲۰۵].

علی (ع) در خطبه ای که برای اهل بصره ایراد کرد، آنان را به منزله ی نخستین افرادی که

[صفحه ۶۲]

بیعت خود را شکستند و صفوف امت را درهم ریختند سخت مورد سرزنش قرار داد. با این همه، آنان را بخشید و از فتنه بازشان داشت. سپس بیعت مجدد آنها را پذیرفت. وی به قرظهبن کعب، والی خویش در کوفه نامه نوشت، فتح را اعلام داشت و کوفیان

را ستود. [۲۰۶] چون مهیای رفتن به کوفه شد، عبدالله بن عباس را به ولایت بصره منصوب کرد و زیادبن عبید (ابیه) را در مقام کاتب او گماشت. [۲۰۷].

احتمالاـ در همین زمان بود که ولایت بحرین را به عمربن ابی سلمه و ولایت مکه را به قثم بن عباس سپرد. با این حال، نام قثم در بین حاضران در جنگ جمل نیست و ممکن است علی (ع) پس از آنکه شورشیان قریش از مکه بیرون رفته بودند، او را از مدینه یا ربذه فرستاده باشد. انتصاب عبدالله بن عباس خشم مالک اشتر را برانگیخت؛ او انتظار داشت که ولایت بصره به او بخشیده شود؛ زیرا در جنگ شرکتی فعال داشت. [۲۰۸] و ظاهرا در میان کسانی که از موقعیت ممتاز قریش گله مند بودند، زمزمه هایی صورت گرفته بود که سه نفر از خویشاوندان هاشمی علی (ع) اکنون ولایت را بر عهده گرفته اند. علی (ع) اشتر را متقاعد ساخت که وجودش برای ارتباط با اهل شام، که بسیاری از خویشاوندانش نیز در میان آنها بودند، لازم است.

علی (ع) چون بصره را ترک کرد، بزرگان شهر تا «موقوع» او را همراهی کردند. احنف بن قیس و شریک بن اعور حارثی از قبیله ی دهی بن کعب، با علی (ع) به راهشان به سوی کوفه ادامه دادند. اما در خصوص اینکه تا کجا با او رفتند، توافقی نیست. [۲۰۹].

علی (ع)، به روایت شعبی در آغاز ماه رجب سال ۳۶، [۲۱۰] و به گفته ی ابوالکنود، در روز دو شنبه دوازدهم رجب، [۲۱۱] کمتر از یک ماه پس از جنگ جمل، وارد کوفه شد. او از سکونت در قصر والی امتناع ورزید و آن را قصر فساد

خوانـد و در منزل خواهرزاده اش جعـدهبن هبیره مخزومی [۲۱۲] اقـامت کرد. علی (ع) در نخستین خطبه اش کسـانی را که از شرکت در جنگ به همراه او خودداری ورزیـده بودنـد سـرزنش کرد. دو نفر از طرفـداران نزدیکش سـعیدبن قیس همـدانی و سلیمان بن صرد خزاعی، نیز به دلیل آنکه از جنگ دست شسته و کنار نشسته بودند، مورد ملامت او قرار گرفتند. [۲۱۳].

پاورقی

[۱] ابن سعد، طبقات، ج۵، ص۴۳؛ ابن حجر، تهذیب، ج۷، ص ۲۸۰.

[۲] ر.ک: طبری، ج۱، ص۳۱۰۴، که در آن گفته می شود طلحه نظر وی را بر نظر فرزند خود محمد ترجیح می دهد.

[۳] ابـن عسـاکر، تاریـخ مـدینه ی دمشـق: ترجمه الامـام علی بن ابی طـالب (ع)، به اهتمـام محمـدباقر محمـودی، ج۳، ص۹۶، بیروت، ۱۹۷۵.

[۴] طبری، ج۱، ص۳۰۶۹ و ۳۰۶۶؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۰۹ تا ۲۱۰.

[۵] درباره ی او، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج۷، ص۲۲۶ تا ۲۲۷.

[۶] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۱۴ تا ۲۱۵، روایت مشابه مسوربن مخرمه (همان، ص۲۱۰) از نظر طرح سیر وقایع تاریخی ناقص و کم اعتبارتر است. بنابراین روایت، علی (ع) پس از رسیدن خبر کشته شدن عثمان مسجد را ترک کرد؛ زیرا ممکن بود مردم به طلحه روی آورنـد. در راه خانه با مردی قریشـی مواجه شـد که او را به تمسـخر گرفت و گفت: «مردی را ببین که پسـر عمه اش کشـته شـده و خلافتش را غصب کرده اند». علی (ع) از راه بازگشت و بر منبر رفت. مردم بسـرعت طلحه را رها کردند، به علی (ع) پیوسـتند و سپس با او بیعت کردند. ابو جهم بن حذیفه آشکارا از طلحه پشتیبانی کرد و به یقین خوش نمی داشت که علی (ع) در برابر او بایستد.

[۷] طبری، ج۱، ص۳۰۷۵.

ابو عمره (بشیر)بن عمروبن محصن، از جنگجویان جنگ بدر، از طرفداران مهم علی (ع) شد و در جنگ صفین به قتل رسید (ابن حجر، تهذیب، ج۱۲، ص۱۸۶). عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی عمره، نوه ی ابو عمره، یکی از مخبران ابو مخنف بود. یو. سزگین، ابو مخنف، مقاله ای در زمینه تاریخ نگاری در دوران بنی امیه، ص ۱۹۰. برخی روایتها حکایت از آن دارد که رفتن علی (ع) به خانه ی عمروبن مِحصَن در روز جمعه صورت گرفته است (ر.ک: ابن عساکر، علی، ج۳، ص۹۷). عبارت عمربن شبّه نیز می تواند حاکی از همین امر باشد (طبری، ج۱، ص۳۰۶۸)، بدین ترتیب که در شنبه، ۱۸ ذی حجه، یعنی جمعه شب، روی داده است. از آنجا که عثمان در عصر روز جمعه کشته شده، زمان بسیار کوتاهی برای وقوع این حوادث باقی می ماند. به هر تقدیر، بیعت عمومی در روز شنبه صورت پذیرفته است. روایت صالح بن کیسان دایر بر اینکه علی (ع)، پس از گرفتن بیعت در مسجد النبی، به مسجد بنو عمروبن مذبول رفته و بیعت انصار را در آنجا پذیرفته است، احتمالاً ـ ناموثق می باشد. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۰۵).

[۸] طبری، ج۱، ص۳۰۶۸. نیز ر.ک: به گزارش صهبان، مولای اسلمیین در بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۱۵ تا ۲۱۶.

[۹] طبری، ج۱، ص۳۰۶۸. اما این گفته موثق نیست؛ چرا که در آن زمان حسن بصری تنها چهارده سال داشت. وانگهی این سوال باقی است که چگونه با این سرعت توانسته است به مدینه باز گردد؛ زیرا گفته اند که وقتی خبر مرگ عثمان را شنید بیرون از مدینه بود (ابن سعد، طبقات، ج۱: ۳، ص۵۸؛ ر.ک: همین کتاب، ص۱۳۴ یادداشت ۲۶۰).

[۱۰] ابن ابی شیبه، المصنّف، تصحیح سعید

محمد لحّام (بیروت، ۱۹۸۹-۱۴۰۹)، ج۸، ص۷۰۹.

[۱۱] مفید، جَمل، ص ۱۳۰.

[۱۲] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۰۶.

[۱۳] طبری، ج۱، ص۲۰۸۲.

[۱۴] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۰۷. صرف نظر از طعنه های خودپسندانه و قریشی زبیر، سیف بن عمر، یا مرجع او، حکایتی را در مورد حکیم بن جبله ی دزد بافته است دایر بر اینکه ... وقتی سپاه باز می گشت متواری می شد و در سرزمین پارسیان می تاخت، بر ذمیان هجوم می برد و مالشان را می ربود و در زمین فساد می کرد و آنگاه نزد عبدالله بن سبا در بصره منزل می گرفت (طبری، ج۱، ص۲۹۲۲). در واقع حُکیم یکی از سران بسیار محترم عبدالقیس در بصره بود. عثمان او را به سِند فرستاد تا اوضاع را بررسی کند و ببیند آیا برای فتح مناسب است یا خیر. او به آن دیار رفت اما با پاسخ منفی بازگشت. بعداً از رفتار عبدالله بن عامر شکایت کرد (خلیفه، تاریخ، ۱۸۰؛ ابن عبدالبّر، استیعاب، ج۱، ص۱۲۱ تا ۱۲۲). هیچ دلیل محکمی مبنی بر زندانی شدن او به فرمان عثمان، چنانکه سیف روایت کرده است، وجود ندارد.

[۱۵] طبری، ج۱، ص۳۰۷۲ تا ۳۰۷۳. ابو حبیبه گزارش می دهد که علی (ع) پس از آنکه مردم با او بیعت کردند به دیدن زبیر رفت. وقتی زبیر از ورود علی (ع) با خبر شد، شمشیرش را زیر تشک خود طوری پنهان کرد که علی (ع) آن را ببیند. علی (ع) وارد شد و بی آنکه از زبیر درخواست بیعت کند از آنجا بیرون رفت. سپس به مردم گفت که همه چیز بین آن دو بخوبی پیش رفت، به گونه ای که گمان کردند زبیر بیعت کرده است. اگر علی (ع) با زبیر ملاقاتی کرده باشد، احتمالاً این ملاقات پیش از

تشریفات عمومی بوده است، در زمانی که علی (ع) از او درخواست بیعت نمی کند.

[۱۶] مفید، جمل، ص ۱۱۱.

[۱۷] همان، صص ۱۱۱ تا ۱۱۲.

[۱۸] طبری، ج ۱، ص۳۰۶۸. شعبی امتناع عبدالله بن عمر از بیعت را پیش از امتناع سعد می داند (بلاذری، انساب، ج ۲، ص۲۰۷). روایت او در اینجا ظاهراً مبتنی است بر روایت خود سعد که فرزندش محمد و نوه اش اسماعیل بن محمد نقل کرده اند. (مفید، جمل، ص ۱۳۱).

[۱۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص۲۰۸. یقیناً گزارش خالدبن سمیر سدوسی، راوی بصری، که از عبدالله بن عمر روایت می کند موثق نیست؛ بنابراین روایت علی (ع) بامداد روز پس از کشته شدن عثمان نزد ابن عمر رفت و از او خواست که به شام رود و در مقام والی آنجا جانشین معاویه شود؛ وقتی ابن عمر این پیشنهاد را رد کرد، علی (ع) تهدیدش نمود.ابن عمر سپس راهی مکه شد (همان، ج ۲، ص۲۰۸ تا ۲۰۹). این گزارش از کینه ابن عمر و پیروانش نسبت به علی (ع) حکایت دارد.

[۲۰] در اصل عربی نسخه موجود چنین آمده است: «إنّ رسول الله (ص) أمرنی إذا اختلف الناس ان أخرج بسیفی فأضرب به عرض [احد] حتی ینقطع فاذا انقطع أتیتُ بیتی؛ رسول خدا فرمود: اگر مردم اختلاف کردند شمشیر از نیام برکشم و گردنی را بزنم تا از سر جدا شود، آنگاه به خانه ی خود باز گردم». نویسنده هر دو پاسخ را یکی دانسته اما در روایت بعدی است که رسول خدا به وهب بن صیفی انصاری چنین پاسخی می دهد. (بلاذری، انساب، الاشراف ج ۲، ص۲۰۷).(مترجم).

[۲۱] همان، ص۲۰۷ تا ۲۰۸.

[۲۲] مفید، جمل، ۹۵ تا ۹۶.

[۲۳] ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱، ص ۲۰؛ تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۵۰.

[۲۴] شیخ مفید، دانشمند شیعی، بر

این بـاور است که همه ی این صـحابه، حتی ابن عمر در آغـاز بیعت کردنـد (جمل، ص۹۴ تا ۹۶). خلاصه ی این حـدیث که شیـخ مفید نقل کرده در روایت بیعت علی (ع) در اثر عبدالجبار نیز آمده است. ر.ک: عبدالجبار، المغنی، ج۲۰، ص۲، تصحیح عبدالحلیم محمود و سلیمان دنیا (قاهره، بی. تا.)، ص۶۸ -۶۵ از کتاب المقامات، ابوجعفر اسکافی. این روایت آشکارا حکایت از آن دارد که ابن عمر، سـعد و ابن مسلمه (اسامه ذکر نشده است) در آغاز بیعت نکردند. با این حال، آمده است که علی (ع) از آنان پرسـید آیا از بیعت با او صـرف نظر کرده اند. آنان پاسخ منفی دادند، لیکن گفتند که با مسـلمانان نخواهند جنگید. به گفته ی ابن ابی الحدید، معتزلیان متأخر نیز در آثارشان تصـریح کرده اند که صحابیان بی طرف ابتدا با علی (ع) بیعت کردند، اما وقتی علی (ع) برای رفتن به جنگ جمل بسـیج شـد عـذر آوردنـد (شـرح، ج۴، ص۱۰ -۹). همیـن نظر را نیز محـدث اهل سنت، ابـوبکربن عربی(ف۵۴۳) در کتـاب زیر، ابراز داشـته است: العـواصم من القواصم فی تحقیق موقف الصـحابه بعـد وفـات النبی، تصحیح محب الدین خطیبی (قاهره، ۱۹۶۸: ۱۳۸۷)، ص۱۴۷.

[۲۵] ابن حجر، اصابه، ج۶، ص۹۷ تا ۹۸. در آن زمان احتمالاً در مصر بود نه در مدینه.

[۲۶] باید گفت که ابو سعید خُدری بعداً از علی (ع) پشتیبانی کرد.

[۲۷] همـان، ص۲۱۰. معـاویه پس از مرگ ابـو دردأ در حـدود سـال ۳۲ هجری قمری، او را بـا عنـوان قاضـی دمشـق منصوب داشت. با این حال حضور او در مدینه مسلّم نیست.

[۲۸] همان، ج۵، ص۳۰۴ تا ۳۰۵.

[۲۹] طبری، ج۱، ص۳۰۶۹ تا ۳۰۷۰.

[۳۰] یاقوت، بلدان، ج۷۷

و ۳ تا ۷۸.

[۳۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۱۷ تا ۲۱۸، ج۵، ص۹۱. ابو یوسف انصاری، مرجع ابو مخنف در این قضیه، محمدبن ثابت انصاری خزرجی است که یکی از راویان اصلی می باشد، و اگر او روایت نمی کرد ناشناخته بود (ر.ک: سزگین، ابومخنف، ص۲۱۲ تا ۲۱۳). ابویوسف محمدبن ثابت همان محمدبن یوسف (بن ثابت) است. در فهرستهای طبری، ابو یوسف انصاری، به اشتباه یعقوب بن ابراهیم انصاری قاضی معرفی شده است.

[۳۲] زبیری (نسب، ص۳۰۶) ابو سعید را از جمله فرزندان عبدالرحمان بن حارث بن هشام بر شمرده است. پدر او عبدالرحمان، در جنگ جمل به طرفداری از عایشه شرکت کرد. ر.ک: همین کتاب، ص۲۳۸، یادداشت ۳.

[۳۳] طبری، ج۱، ص۳۰۸۰. گفته های زهری دایر بر اینکه طلحه و زبیر پس از چهار ماه مدینه را ترک کردند و ولایتداری کوفه و بصره را از علی (ع) خواستند اما با ناکامی مواجه شدند، موثق نیست (همان، ص۳۰۶۸ تا ۳۰۶۹؛ بلاذری انساب، ج۲، ص۲۱۸ تا ۲۱۹). بی تردید این دو در طرح جنگ با علی (ع) در مکه، از آغاز شرکت داشتند نه اینکه در لحظه ی آخر به آن پیوسته باشند. این مطلب را روایتی از امّ المؤمنین امّ سلمه تأیید می کند، بدین ترتیب که طلحه و زبیر برای ام سلمه، در حالی که در ابتدای ماه محرم سال ۳۶ هجری هنوز در مکه بود، پیغام فرستادند و از او خواستند که همراه عایشه در جنگ با علی (ع) شرکت کند. (مفید، جمل، ص۲۳۲ تا ۲۳۳، به نقل از واقدی).

[۳۴] حکایت مجادله ی آنان با علی (ع) و پذیرفته شدن آنها از سوی معاویه در اغانی، ج۱۵، ص۲۹، ضعیف و افسانه ای است. اما به

هر تقـدیر، آن طور که در این حکایت آمـده، نعمان بن بشـیر در آن زمان از طرف معاویه در مقام والی حمص منصوب نشـده بود. حسّان و کعب دو شاعر عثمانی پیش از جنگ جمل به مدینه بازگشـتند اما موضع کینه توزانه خویش را نسبت به علی (ع) حفظ کردند. کبشه دختر کعب از پدرش روایت می کند که از کشـته شدن عثمان سـخت اندوهگین شده و به سـبب از دسـت دادن بینـایی اش، او را از پیوسـتن به شورشـیان بر ضـد علی (ع) بـاز داشـته انـد. او با علی (ع) بیعت نکرد و به سـبب بیزاری و نفرتی که از آن حضرت داشت از او دوری می جست. (مفید، جمل، ص۳۷۸).

[۳۵] بلاذری، انساب، ج۵، ص۹۱؛ طبری، ج۱، ص۳۱۰۱؛ مفید؛ جمل، ص۲۳۳ –۲۳۲.

[۳۶] به گفته ی زهری، مغیرهبن شـعبه در میـان کسـانی بود که بـا علی (ع) بیعت نکردنـد. (طـبری، ج۱، ص۳۰۷۰) چنین می نمایـد که انـدکی پس از دومین دیـدارش با علی (ع) مـدینه را ترک کرده باشد و احتمالاً در انتظار شـکست خلافت علی (ع) بوده است.

[۳۷] طبری،ج ۱، ص۳۰۸۳ تا ۳۰۸۵. روایت مشابه، همان، ص۳۰۸۵ تا ۳۰۸۶، بیشتر نوعی پوشش ادبی به آن می دهد.

[۳۸] بلاذری، انساب، ج۵، ص۷۷؛ اِسـناد آن افتاده است. در نسـخه ای که ابن ابی شبّه (تاریخ المدینه، ص۱۲۱۱ تا ۱۲۱۲) به اسـتناد عوف الاعرابی نقل کرده است، از نام ابن عباس سخنی به میان نیامده است. بنابراین از اُسامه با عنوان کسی یاد می شود که با عثمان دیدار کرده و به او گفته است در میان مردم قبیله ی کلب مردانی دارد که می توانند سالم او را به شام برسانند، اما عثمان از ترک مدینه خودداری می ورزد.

[۳۹]

جعیط بدرستی از علی (ع) در اصل با عنوان یک مبارز یاد می کند (اختلاف بزرگ، ص۳۹۷) توصیف کایتانی از علی (ع) به منزله ی شخصی بی اراده و راحت طلب، کاملاً اشتباه است. [کایتانی در همه جا معاویه را سخت ستوده و نفرت خود از علی (ع) را آشکار کرده است- مترجم].

[۴۰] جاحظ، البیان و التبیین، به اهتمام عبدالسلام محمد هارون (قاهره، ۱۹۴۸-۱۳۶۷)، ج۲، ص۵۰ تا ۵۲. به گفته ی شیخ مفید، این خطبه را به جز ابو عبیده، مداینی هم در کتابهایش (جمل، ص۱۲۵) نقل کرده است. قاضی نعمان (شرح الاخبار، ج۱، ص۳۶۹ تا ۳۷۳) عبارت بلندتری را از این خطبه نقل کرده است. او می گوید که این خطبه دو روز پس از پیمان بیعت ایراد شده است. بر طبق این روایت علی(ع) همه ی امتیاز زمینهایی را که عثمان داده بود بی اعتبار و باطل اعلام کرد. منابع دیگر این خبر را تأیید نمی کنند.

[۴۱] گفته ی صالح بن کیسان در این خصوص (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۰) ناموثّق می نماید. مالک اشتر انتصاب ابوموسی را بر عثمان تحمیل کرده و در کل طرفدار یمنیها بود. نیز ر.ک: به روایت ابن ابی لیلا (طبری، ج۱، ص۳۱۷۲) که بر طبق آن علی (ع) به هاشم بن عتبه گفت که بر آن بوده است ابوموسی را برکنار کند اما اشتر از او خواسته است تا ابقایش کند.

[۴۲] احتمالاً هاشم بن عتبه چندی بعد رهسپار مدینه شده تا به علی (ع) بپیوندد. وی زمانی که علی (ع) برای جنگ با طلحه و زبیر به بصره رفت، همراه او بود.

[۴۳] یزیدبن عاصم بعداً یکی از رهبران خوارج شد و به دست سه تن از برادرانش در نهروان

به قتل رسید (طبری، ج ۱، ص ۳۳۶۱ تا ۳۳۶۲).

[۴۴] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۳. داستان سیف بن عمر درباره ی انتصاب عمربن شهاب- که در آن زمان از ورود به شهر ممنوع شده بود- به ولایتداری کوفه از طرف علی (ع) (طبری، ج ۱، ص ۳۰۸۷ تا ۳۰۸۸) ساختگی است.

[۴۵] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۲. عبدالله بن عامر (بن) حضرمی پسر عمه ی عبدالله بن عامربن کُریز بود. مادر او ام طلحه امل بنت کریز است. (زبیری، نسب، ص ۱۴۷).

[۴۶] درباره ی سهل بن سعد، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج ۴، ص ۲۵۲. او در سال ۹۱-۸۸ درگذشت و وقتی محمد (ص) از دنیا رفت پانزده ساله بود. به احتمال زیاد قیس را تا مصر همراهی کرده است، یعنی همان جایی که گویند مدتی زندگی و حدیث نقل کرد (ر.ک: ابن عبدالحکم، فتوح مصر، ص ۲۷۵ تا ۲۷۶).

[۴۷] طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۵ تا ۳۲۳۶. روایت سیف درباره ی اینکه گروهی از سواران شام در ایله را می فریبد و می گوید که پناهنده ای است از شام، احتمالاً ساختگی است. (همان، ۳۰۸۷).

[۴۸] همان، ۳۲۳۷. تاریخ این انتصاب ثابت می کند که حکایت نقل شده از طرف محمدبن یوسف انصاری به نقل از عباس، فرزند سهل بن سعد ساعدی (درباره ی او، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج ۵، ص ۱۱۸ تا ۱۱۹) که درباره ی واکنش عبدالله بن سعدبن ابی سرح نسبت به انتصاب قیس نقل شده از نظر تاریخی ساختگی است. (طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۳ تا ۳۲۳۵).

[۴۹] چیز دیگری درباره ی یزیدبن حارث نمی دانیم. در منابع مصری، معاویهبن حُدیج، بُسربن ابی ارطاه و مسلمهبن مخلد رهبران کسانی شمرده می شوند که عقب نشسته بودند.

[۵۰] طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۷ تا ۳۲۳۸. مسلمهبن مخلّد در این گزارش به منزله ی شخصی ظاهر می شود که جدا از کسانی که عقب نشسته بودند،

قیام می کند. ممکن است بعداً به آنها پیوسته باشد.

[۵۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۴۰۸. نصربن مزاحم قاتل محمدبن ابی حذیفه را مالک بن هُبَیره کِندی (سَکونی) می داند (منقری، وقعه صفین، ص۴۴). او یکی از سران کنده در حمص در زمان فرمانروایی معاویه و یکی از رهبران برجسته دوران خلافت او بود (ر.ك: مراجع طبری و فهرستها زیر نام مالك بن هُبَیره سَکونی؛ ابن منظور، مختصر، ج۲۴، ص۷۴ تا ۷۶).

[۵۲] کندی، ولاه، ص۲۰. نام بردن کنانهبن بشر در میان کسانی که در آن زمان کشته شدند از طرف لیث، اشتباه است.

[۵۳] یاقوت، بلدان، ج۲، ص۱۱۰؛ کندی، ولاه، ص۲۰ –۱۸. در روایت بسیار ناموثق دیگری از ابن عُدیس، کنانهبن بشر و ابو شمربن ابرههبن (شُرَحبیل بن ابرهه) صبّاح «و دیگران» در کنار نام ابن ابی حذیفه می آید. بی تردید کنانهبن بشر با آنها نبوده است؛ زیرا او بعداً با محمدبن ابی بکر کشته شد. درباره ی ابو شمر ر.ك: ابن حجر، اصابه، ج۷، ص۹۹؛ همدانی، الاکلیل، به اهتمام محمدبن علی اکوع حوالی (بغداد، ۱۹۸۰)، ج۲، ص۱۵۳ تا ۱۵۴؛ ابن منظور، مختصر، ج۲۹، ص۱۲. یاقوت به اشتباه برادر ابو شَمِر را کُرَیب بن ابرهه می خواند. کریب بعدها دیدارهای دوستانه ای با معاویه و عبدالملك داشت و در سال ۷۵ یا ۷۸ درگذشت. (ابن منظور، مختصر، ج۱۱، ص۱۶۶ تا ۱۶۸) به گفته ی ابن عبدالحکم (فتوح مصر، ص۱۱۳) بنی ابرهه چهار برادر بودند: کُرَیب، ابورِشدین ابو شَمِر و مَعدی کَرِب، که در زمان عمر در جیزه سکونت داشتند. خواهر آنان، کُریبه، با ذوالکلاع سَمَیفع بن ناکور، رئیس قبیله حِمَیر در حِمص ازدواج کرد (همدانی، اکلیل، ج۲، ص۱۵۸). نقل نشده است که آیا ابوشَمِر شخصاً در سفر شورشیان مصر به

مدینه شرکت کرده است یا خیر. با این حال بعید نیست که شرکت کرده باشد. خانه اش نزدیک خانه ی شِییم لیثی، پدر یکی از چهار رهبر شورشیان بود. حضور ابو عمروبن بُدَیل در میان کسانی که دستگیر و زندانی شدند با توجه به این حقیقت کاملاً آشکار می شود که برادرش عبدالله در جنگ صفین در صدد خونخواهی برادر دیگرش عثمان[بن بُدَیل] (کنیه ی ابو عمرو پیوسته با نام عثمان همراه بود) برآمد، (منقری، وقعه صفین، ص۲۴۵). ابن حجر (اصابه، ج۴، ص۴۰) روایتی را نقل می کند که بر طبق آن وقتی عبیدالله بن عمر به کوفه آمد، عبدالله بن بُدیل به دیدن او رفت و به او هشدار داد که مراقب باشد خونش در این فتنه نریزد. عبیدالله این هشدار را متوجه خود او کرد. ابن بدیل پاسخ داد: «من در صدد انتقام گرفتن از خون برادرم عثمان [بن بدیل] هستم که ناجوانمردانه کشته شد». عبیدالله پاسخ داد: «و من در صدد انتقام از خون خلیفه ی مظلوم می باشم». اگر این دیدار واقعاً در کوفه رخ داده باشد، بدین معناست که ابو عمروبن بدیل زودتر از دیگران کشته شده است. با این حال، به احتمال قوی ممکن است به هنگام دیدار عبیدالله از اردوی علی (ع) پیش از جنگ صفین روی داده باشد (منقری، وقعه صفین، ص۱۸۶). در هر صورت اینکه کندی از ابو عمرو با عنوان کسی یاد می کند که به فرمان محمدبن ابی بکر خانه های عقب نشستگان را ویران کرده، اشتباهی تاریخی است.

[۵۴] ر.ک: همین کتاب، ص۲۳۲. بنابر روایتی از حرملهبن عمران مصری به نقل طبری (ج۲، ص۲۱۰ تا ۲۱۱)، این ابرههبن صبّاح بود که از زندان معاویه نگریخت.

ظاهراً ابرههبن صبّاح بن ابرهه پسر عموی پدر ابو شمر، ابرههبن شُرَحبیل بن ابرهه و عضو عالی خاندان سلطنتی حِمَیری بود که از یمن مهاجرت کرده بودند (همدانی، اکلیل، ج۲، ص۱۵۸ تا ۱۶۰). ابرههبن شرحبیل در یمن در وادی ظهر اقامت گزید (همان، ۱۵۴). مادر پدر بزرگ آنان ابرههبن صباح، ریحانه، دختر فرمانروای حبشی یمن، ابرهه (اشرم) بود، و او، ابرههبن صباح، بر تهامه، سرزمین ساحلی یمن حکومت می کرد. نام نوه اش ابرههبن صباح در ارتباط با فتح «فرما» در مصر می آید (طبری، ج۱، ص۲۵۸۶ تا ۲۵۸۷)؛ اما جز از این راه نمی توان دانست که در مصر سکونت کرده است یا خیر. بنا بر این بعید است که معاویه او را زندانی کرده باشد، گرچه غیر ممکن نیست. در جنگ صفین در سپاه او بود (ر.ک: همین کتاب، ص۲۳۵).

[۵۵] ابن عبدالحکم، فتوح مصر، ص۳۰۴؛ ابن منظور، مختصر، ج۱۴، ص۳۰۵ تا ۳۰۶.

[۵۶] ابن سَـمُره، طبقات فقهأ الیمن، به اهتمام فؤاد سید (قاهره، ۱۹۵۷)، ص۴۲ تا ۴۳. مراجع دیگر درع.م.م. مدعج، یمن در صدر اسلام، ص۹ تا ۲۳۳؛ ص۶۳۰ تا ۸۴۷: تاریخ سیاسی، ص۱۵۰، یادداشت ۲. (لندن، ۱۹۸۸).

[۵۷] او به نسب مادری اش یعلی بن مُنَیه نیز شهرت داشت. (ابن حجر، اصابه، ج۶، ص۳۵۳).

[۵۸] مفید جمل، ص۲۳۱ تا ۲۳۳، به نقل از واقدی. شایان ذکر است که در اینجا او عبدالله ابن ابی ربیعه را والی صنعأ و یعلی بن منیه را والی جند می داند. ابن ابی ربیعه در بیرون از مکه سوار بر قاطری بود که با صفوان بن امیه جُمَحی سوار بر اسب مواجه شد. قاطر رم کرد و ابن ابی ربیعه را به زمین زد. ظاهراً گزارشهایی که می گوید ابن ابی

ربیعه پیش از رسیدن به مکه (ابن حجر، اصابه، ج۴، ص۶۴ تا ۶۵) از دنیا رفت، نادرست است.

[۵۹] طبری، ج۱، ص۳۱۰۲.

[۶۰] مفید، جمل، ص۲۳۱ تا ۲۳۳. ابن ابی ربیعه به سبب شکستن رانش نتوانست خود را به جنگ در بصره برساند. منیه در جنگ شرکت کرد، اما وقتی به شکست انجامید گریخت.

[۶۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۱۰ تا ۲۱۱. این گفته ی دیگر صالح بن کیسان که علی بن عدی عبد شمس هنگام کشته شدن عثمان فرمانروای مکه بود اشتباه است. آخرین فرمانروای مکه عبدالله بن عامر حضرمی بود که، به گفته ی سیف بن عمر، هنوز اداره شهر را بر عهده داشت (طبری، ج۱، ص۳۰۹۸). اما در این هنگام پسر عمویش عبدالله بن عامربن کریز او را به بصره خواند تا در غیابش بر آن شهر امارت کند.

[۶۲] ابن حجر، اصابه، ج۳، ص۲۴۷ -۲۴۶. از علی (ع) روایت شده است که خصومت بعضی از بنی جمح او را رنجانده و پس از جنگ جمل، ابراز تأسف کرده است که آنان از دم تیغ کین خواهی او گریخته اند. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۱) با این حال، یکی از غیر هاشمیان اندکی که از علی (ع) پشتیبانی می کرد، محمدبن حاطب جمحی بود (ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۰۵؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۵۰) او در حبشه زاده شد و فرزند یکی از صحابه نخستین بود.

[۶۳] ابن بکر، تمهید، ص۱۸۱. صفوان بن امیهبن صفوان را باید به صفوان بن امیهبن خلف تصحیح کرد؛ به جای یُطَلب، طُلِب صحیح است.

[۶۴] معروف است که عمار در قتل عثمان یا در این جنگ شرکت کرده بود. ممکن است اعترافش به رد هر گونه مطالبه ی خون عثمان اشاره داشته باشد.

[۶۵] ابن بکر،تمهید، صص ۱۸۰ تا

.۱۸۱

[۶۶] همان، ص۱۷۹.

[۶۷] مفید، جمل، ص۳۹۳.

[۶۸] مُحِرماً را نویسنده انگلیسی کتاب «در حال احرام» ترجمه کرده است که ظاهراً اشتباه است. در المنجد، المُحرم = المُسالِم؛ و من کان فی حمایتک و حریمک. یقال انه «لمُحِرمٌ عنک» ای یحرم اذاه علیك نیز آمده است. ویراستار وقعه صفین (منقری، وقعه ی صفین، ص۸۵؛ یادداشت ۴) آورده است مُحرِماً: ای له حرمه و ذمه. او اراد انهم قتلوه فی آخر ذی الحجه. (مترجم).

[۶۹] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ طبری، ج۱، ص۳۱۰۲؛ طبری، ج۱، ص۳۱۰۲.

[۷۰] طبری، ج۱، ص۳۱۰۲. به گفته ی صالح بن کیسان، یعلی برای این جنگ چهارصد شتر فراهم کرد (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۲). داستان بلند منسوب به مردی از بنو عرینه، که نقل می کند چگونه این شتر را به یکی از طرفداران عایشه فروخته و ابتدا عایشه را تا حوأب و سپس علی(ع) را تا ذوقار همراهی کرده است (طبری، ج۱، ص۳۱۱۱ –۳۱۰۸)، کاملاً ساختگی است.

[۷۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۳. اشتر بر این باور است که عبدالله بن زبیر عایشه را واداشت که به سوی بصره حرکت کند. (طبری، ج۱، ص۳۲۰۰).

[۷۲] این عدد را عبدالله بن عباس گفته است. (طبری، ج۱، ص۳۱۰۵) او در میان آنان عبدالرحمان فرزند ابوبکر (به جای ابوبکره)، و عبدا لله، فرزند صفوان بن امیه جمحی را نام می برد. ظاهراً صفوان خود بسیار پیر بود و نمی توانست به آنان بپیوندد و مدتی کوتاه پس از آن درگذشت. فرزندش عبدا لله بعدها از طرفداران سرسخت عبدالله بن زبیر شد. ابن ابی الحدید از کسانی که در میان بنی جمح در جنگ جمل شرکت کردند و باقی ماندند، گذشته از عبدالله بن صفوان، از افراد زیر نام می برد: برادر

زاده اش یحیی بن حکیم بن صفوان، عامربن مسعودبن امیهبن خلف و ایوب بن حبیب بن علقمهبن ربیعه (ابن ابی الحدید، شرح، ج۱۱، ص۱۲۵). برادر عایشه عبدالرحمان ظاهراً به خاطر عایشه رهسپار شد اما سهم عمده ای نداشت. عبدالله بن عمر در جنگ شرکت نکرد. به گفته ی ابو مخنف (همان، ج۶، ص۲۲۵) و سیف بن عمر (طبری، ج۱، ص۳۱۰۱) وی خواهر خود حفصه را از پیوستن به عایشه، چنانکه از ابتدا چنین قصدی داشت، منع کرد. ابن عمر گرچه از نظر سیاسی با علی (ع) مخالف بود، اما از او در برابر اتهام به اینکه در قتل عثمان دست داشته است، سخت دفاع می کرد (ر.ک: برای نمونه بلاذری، انساب، ج۲، ص۹۹).

[۷۳] طبری، ج۱، ص۳۱۰۵ تا ۳۱۰۶. به نقل از ابن عباس. به گفته ی صالح بن کیسان و ابو مخنف، باید گفت که عایشه، زبیر را برای امامت نماز برگزید، چه او سالخورده ترین آنان بود. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۵)

[۷۴] عُتبه و برادرش عبدالله بی تردید در آنجا حاضر بودند تا انتقام خون پدرشان را بگیرند. عبدالله در جنگ جمل کشته شد. (مفید، جمل، ص۳۹۳ تا ۳۹۴) برادر زاده ی آنان عبدالله بن ابی عثمان بن اخنس بن شریق نیز در میان کشته شدگان بود (در ارشاد مفید نیز نامش همین طور آمده است). از علی (ع) نقل است که درباره ی مرگش اظهار داشت که او را در حال فرار دید و سعی کرد نجاتش دهد، اما فرمانش در اینکه به او آزار نرسانند شنیده نشد. (همان؛ مفید، جمل، ص۳۹۴).

[۷۵] طبری، ج۱، ص۳۱۰۳.

[۷۶] از بزرگترین پسر عثمان، عمرو، نام برده نمی شود. به نظر نمی رسد که وی در جنگ جمل شرکت کرده باشد، اما معروف است که سعیدبن عثمان در جنگ

حضور داشته است. (مفید، جمل، ص۳۸۲).

[۷۷] در گزارش مشابهی از ابن سعد (طبقات، ج۵، ص۲۳ تا ۲۴) سعیدبن عاص چنین توصیف شده است که در ملأ عام برای مردمی که گرد آمده بودند خطبه می خواند و سپس به مکه باز می گردد، همان جایی که در طی جنگهای جمل و صفین باقی مانده بود. عبدالرحمان بن عتاب بن اسید، پسر عموی عبدالله بن خالد در میان کسانی بود که رهسپار بصره شدند.

[۷۸] طبری، ج۱، ص۳۱۰۴.

[۷۹] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۵۷ تا ۲۵۸. گفته می شود که زبیر وقتی دید فرزندش به پشتیبانی طلحه با پیشنهادش در توزیع پولهای بیت المال در بصره به بصریان برای جلب حمایت آنها مخالفت کرد و عایشه از آنان طرفداری و او را سرزنش نمود، سخت برآشفت. سپس زبیر تهدید کرد که به معاویه خواهد پیوست. (مفید، جمل، ص۲۸۷).

[۸۰] او از صحابه ای بود که در ابتدا یا در سال خیبر اسلام آورد و پرچم خزاعه را در فتح مکه حمل کرده بود. عمر او را به بصره فرستاد تا مردم را تعلیم دهد (ابن حجر، اصابه، ج۵، ص۲۶).

[۸۱] یاقوت، بلدان، ج۲، ص۲۹۴.

[۸۲] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۵. بنا به روایت ابو مخنف (به نقل از کلبی)، طلحه و زبیر از حفر ابو موسی به عثمان بن حُنیف نوشتند که قصر والی را در اختیار آنان قرار دهد. ابن حُنیف با اَحنف بن قیس و حُکیم بن جَبَله مشورت کرد، هر دو به او گفتند بصریان را فرا خواند تا سلاح برگیرند و پیش از آنکه شورشیان وارد شهر شوند، با آنان مقابله کنند. اما والی می خواست از جنگ خودداری ورزد و تصمیم گرفت ابوالاسود و عِمران بن حُصَین را بفرستد تا

از انگیزه ی آنان با خبر شود. اینکه بر طبق ادعای این روایت ابو حنیف در این هنگام نامه ای از علی (ع) دریافت کرد و نسبت به شورشیان به او هشدار داد، نا محتمل می نماید. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۳۱۱ تا ۳۱۳).

[۸۳] ظاهراً سه اتهام مزبور و سه جرمی که در اینجا از مخالفانش ذکر شده، استدلالهای رایج عایشه بوده است. به گفته ی واقدی، موسی بن طلحه روایت می کند که او درست قبل از جنگ جمل، عایشه را دیده است که با «فصیح ترین زبان» همین گونه استدلالها را بر زبان می آورد، هنگامی که مردم از او می خواهند درباره ی عثمان سخن بگوید (مفید، جمل، ص۳۰۹ تا ۳۱۰؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۰ تا ۳۰۹).

[۸۴] عَمار نواده ی عامربن مالک از بنو عامر اکبربن یام بن عنس و مولای بنو ابی ربیعه ی مخزومی بود.

[۸۵] جاحظ، بیان، ج۲، ص۲۹۵ تا ۲۹۶. مُذَمَّم به معنای نکوهیده نوعی جناس برای محمد، به معنای ستوده بود شعبی تعبیر ملایم تری را از گزارش ابوالاسود نقل می کند؛ به گونه ای که لحن نفرین عایشه را کاهش می دهد. بنا به گفته ی او عایشه از ابوالاسود خواست که به عثمان بن حنیف، که او را طلیق (آزاده شده ی) ابن ابی عامر می خواند، بگوید که شنیده است می خواهد با او بجنگد. (مفید، جمل، ص۲۷۳ تا ۲۷۴) معلوم نیست چرا عثمان بن حنیف، طلیق ابن ابی عامر خوانده شده است.

[۸۶] ر.ک: طبری، ج۱، ص۳۲۰۰، در این اثر نقل شده است که علقمه به مالک اشتر گفت: «تو با کشتن عثمان مخالف بودی، پس چه چیز باعث شد که به بصره روی (و به پشتیبانی از علی بجنگی)؟» ابن شبه هم چنین سخنی گفته

است، تاریخ المدینه، ص۱۳۱۳ و نعمان، شرح الاخبار، ج۱، ص۳۹۷.

[۸۷] عمران عایشه را در بصره دید و بر او خرده گرفت که چرا برخلاف آیه ی قرآن (۳۳: ۳۳) خانه اش را ترک کرده است. عایشه عذر آورد و گفت آنچه نمی بایست روی دهد روی داد و از او خواست که یا به او کمک کند و یا زبانش را نگاه دارد. عمران گفت که از پشتیبانی او یا علی (ع) خودداری خواهد ورزید. عایشه گفت از این کار او خشنود است. (مفید، جمل، ص۳۱۰ تا ۳۱۱) عمران احتمالاً بعدها در زمان فرمانروایی عبدالله بن عامر یا زیادبن ابیه با عنوان قاضی بصره منصوب شد. (ابن حجر، اصابه، ج۵، ص۲۶ تا ۲۷).

[۸۸] به گفته ی ابوالیقظان، دو لشکر فقط با یکدیگر مواجه شدند. (خلیفه، تاریخ، ص۱۸۳).

[۸۹] داستان سیف درباره ی فرستادن کعب بن سور به مدینه در این زمان به منظور تحقیق در اینکه آیا طلحه و زبیر وادار شده اند با علی (ع) بیعت نکنند یا خیر، و بازگشت او با تأیید گفته ی آنان (طبری، ج۱، ص۳۱۲۴ تا ۳۱۲۵) ساختگی است و برای سرپوش نهادن نقض عهد خائنانه طلحه و زبیر طراحی شده است؛ همانطور که کایتانی (تاریخ اسلام، ج۹، ص۸۵) می گوید وقت زیادی برای چنین مأموریتی وجود نداشته است.

[۹۰] خلیفه، تاریخ، ص۱۸۳؛ ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۱۹.

[۹۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۲ تا ۲۲۸. بنا به روایت ابو مخنف، نماز صبح بوده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۳۲۰)

[۹۲] ابن حجر، اصابه، ج۶، ص۴۲؛ لکر، بنی سلیم: سهمی در مطالعات صدر اسلام، فهرست کتاب. مُجاشع از اصحاب پیامبر (ص) بود و در فتوحات صدر اسلام در عراق و ایران

نقش عمـده ای ایفـا کرد. امـا گزارش ابن حجر مبنی بر اینکه در حمله به کابـل شـرکت کرد و مرواریـدی از چشم بـتی بیرون آورد ساختگی است. در زمان فرمانروایی عمر مدت کوتاهی جانشـین والی بصـره بود. در گزارشـهای جعفر المحمدی وسیف بن عمر، او رهبر نیروهای داوطلب بصـری دانسته می شود که تا ربذه رفتند تا آرامش را به منطقه ای که عثمان در آن محاصره شده بود باز گردانند. (طبری، ج۱، ص۳۰۰۹ و ۲۹۸۶).

[۹۳] طبری، ج۱، ص۳۱۲۶.

[۹۴] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۸. بنا بر روایت ابوالملیح (طبری، ج۱، ص۳۱۳۴ تا ۳۱۳۵) عایشه به عبدالله بن زبیر فرمان داد که نمـاز را امـامت کنـد. زبیربن بکار در انساب قریش خود روایت کرده است که عبـدالله بن زبیر به فرمان طلحه و زبیر امامت نماز را بر عهده گرفت. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲۰، ص۱۱۴).

[۹۵] منابع از ۴۰ یا ۴۰۰ سیابجی سخن می گویند. بی تردید ۴۰۰ نفر مبالغه است.

[۹۶] نویسنده ی کتاب سیابجه نوشته که شکل درست آن (جمل ۲۸۱) سبابجه است.

[۹۷] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۸؛ بلاذری، فتوح، ص۳۷۶.

[۹۸] بنـا به روایت اصـلی بلاذری، (انساب، ج۲، ص۲۲۸)، این واقعه صـبح روی داد. بنـا به روایت جـارودبن ابی سـبره که در اینجا نقل شده، احتمالاً شب قبلش روی داده بود. با این حال بعید می نماید که جنگ متعاقب آن در شب اتفاق افتاده باشد.

[۹۹] بنا بر گزارشـهای کلی بلاذری (همان) این جنگ در زابوقه روی داد و طلحه و زبیر در آن شـرکت کردنـد. مردان حکیم حدود سـیصد نفر بودند که هفتاد نفرشان از عبدالقیس بودند. خلیفه می گوید هفتصد نفر بودند. (تاریخ، ص۱۸۳) به گفته ی ابن ابی سبره اکثریت را عبدالقیس تشکیل می دادند.

ابـو مخنف نقـل کرده است که شورشـیان عـایشه را سوار بر شـتری آوردنـد و آن روز را روز «جمـل اصـغر» خواندنـد در برابر روزی که با علی (ع) جنگید و آن را روز «جمل اکبر» خواندند. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۳۲۲).

[۱۰۰] طبری، ج۱، ص۳۱۳۵ تا ۳۱۳۶؛ خلیفه تاریخ، ص۱۸۳. روایت اصـلی بلاذری (انساب، ج۲، ص۲۲۸ تا ۲۲۹) اشرف را برادر حکیم می داند و از سه نفر از برادرانش سخن می گوید که کشته شدند.

[۱۰۱] ابن حجر، اصابه، ج۶، ص۴۲.

[۱۰۲] طبری، ج۱، ص۳۱۳۶؛ مفیـد، جمل، ص۲۸۸. راوی آن، ابـو عمره، مولاـی زبیر اسـت. این طرح از نظر عملیـات جنگی مناسب ترین طرح بود. ظاهراً بصریان دوست نمی داشتند از جمله ی مهاجمان باشند.

[۱۰۳] احتمالاًـ روایت صالـح بن کیسـان مبنی بر اینکه طلحه و زبیر عثمـان را پس از دریـافت نـامه ای تهدیـدآمیز از سـهل بن حنیف آزاد کردنـد، موثق نیست. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۳۳۰) به نظر می رسد که عثمان بلافاصـله پس از دسـتگیری آزاد شد.

[۱۰۴] طبری، ج۱، ص۳۱۳۵؛ مفید، جمل، ص۲۸۷. سـیف بن عمر طرفـداران عایشه را چنین وصف می کنـد که پس از آنکه اداره ی شهر بصره را به دست گرفتند، در اطراف شهر به جستجوی شورشگران مدینه پرداختند و همگی آنان بجز حُرقوص بن زهیر را که سـعد تمیم پنهانش کرده بود کشـتند. (طبری، ج۱، ص۳۱۳۱) منابع دیگر این اخبار را تأییـد نمی کننـد و بی تردید ساختگی است. عایشه، طلحه و زبیر در این هنگام در جسـتجوی جلب حمایت بصریان بر ضد علی (ع) بودند. کشتن مهاجمان مدینه دشـمنی قبایل آنان را که به حمایتشان نیاز داشـتند، بر می انگیخت. طلب خون عثمان برای آنان چیزی جز بهانه ای برای توجیه جنگ در برابر

علی (ع) نبوده است. مجازات و کشتن همه کسانی که با شورش علیه عثمان ارتباط داشتند سیاست بعدی امویان تا زمان حجاج بود.

[۱۰۵] طبری، ج۱، ص۳۱۳۸. زیدبن صوحان وابسته به هیئت عبدالقیس بود که تسلیم پیامبر (ص) شده بودند. (ابن حجر، اصابه، ج۳، ص۳۶) عایشه احتمالاً بر این اساس به آنان نوشت.

[۱۰۶] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۲۲. استدلال کایتانی دایر بر اینکه این روایت یک طرفه است بی اساس می باشد. (تاریخ اسلام، ج۹، ص۳۲) عباسیان و علی (ع) بی تردید در این زمان با یکدیگر همکاری نزدیکی داشتند. با این حال روایت شده است که ام الفضل پیش از عباس طی دوران حاکمیت عثمان درگذشته بود. (ابن حجر، اصابه، ج۸، ص۲۶۶ تا ۲۶۷).

[۱۰۷] ابن حجر، اصابه، ج۱، ص۳۲۸.

[۱۰۸] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۳.

[۱۰۹] ابن حجر، اصابه، ج۷، ص۱۵۵ تا ۱۵۶.

[۱۱۰] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۹.

[۱۱۱] ابن حجر، اصابه، ج۴، ص۲۸۰ تا ۲۸۱.

[۱۱۲] طبری، ج۱، ص۳۱۰۱. وقتی علی (ع) برای دومین جنگ خود با معاویه در آغاز سال ۳۸ آماده می شد، عمربن ابی سلمه را از بحرین فرا خواند تا در جنگ شرکت کند. سپس نعمان بن عَجلان وزرقی را به جای او منصوب کرد. ر.ک: نامه ی علی (ع) به نقل بلاذری. (انساب، ج۲، ص۱۵۸ تا ۱۵۹) نعمان بن عَجلان در جنگ صفین حضور داشت. بدین سان مقصود علی (ع) در این نامه باید دومین جنگ علیه شامیان بوده باشد.

[۱۱۳] طبری، ج۱، ص۳۱۳۹.

[۱۱۴] نیز ر.ک: روایت ابو مخنف بن نقل از ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۹ تا ۱۰. بنا بر گزارش مختصر بلاذری (انساب، ج۲، ص۲۳۴)، که آن هم مبتنی بر روایت ابو مخنف است، هاشم بن عُتبه خود به ربذه بازگشت.

روایت ابن اسحاق، به استناد عمویش عبدالرحمان بن یسار، که بنا بر آن علی (ع) ابتدا محمدبن جعفربن ابی طالب و محمدبن ابی بکر را به کوفه فرستاد، ناموثق است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص۸ تا ۹).

[۱۱۵] مثنی بن مخرمه عبدی. (ابن کلبی، نسب، نمایه) نویسنده مثنی بن مخرمه نوشته که اشتباه است. (مترجم).

[۱۱۶] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۳ تا ۲۳۴.

[۱۱۷] طبری، ج۱، ص۳۱۴۳، به روایت محمدبن حنفیّه.

[۱۱۸] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۶؛ ابن شبه، تاریخ المدینه، ص۱۲۵۶ تا ۱۲۵۸. راوی آن، طارق بن شهاب بجلی احمسی کوفی (ابن حجر، تهذیب، ج۳، ص۳ تا ۴) در ربذه به علی (ع) که از عراق می آمد، پیوست. (ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۱۳۸) التماس کردن حسن (ع) از علی (ع) را، ابن عباس نیز روایت کرده است. (ابن عساکر، علی، ج۳، ص۱۳۸).

[۱۱۹] طبری، ج۱، ص۳۱۴۰. روایت مزبور، که ابو مخنف نقل کرده، به شعبی باز می گردد که این دیدار را در ربذه می داند. ابو مخنف در گزارش کلی خود این دیدار را در «فَید» می داند که احتمالاً درست است. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۴).

[۱۲۰] موضوع ابو موسی آشکارا مخالفت شدید با جنگ در میان مسلمانان بود. این موضع با مواضع ابن عمر و بی طرفان دیگر در مکه نزدیک بود. ابوموسی از عایشه وطرفدارانش پشتیبانی نمی کرد. روایتهای عبدالرحمان بن ابی لیلای عثمانی کوفی و ابن اسحاق معرفی درستی از نظر ابوموسی به عمل نمی آورد که گفته است پیمان بیعت با عثمان هنوز بر گردن او و علی (ع) است و او (در رکاب علی –ع –) نخواهد جنگید تا وقتی قاتلان عثمان هرجا هستند کشته شوند. (طبری، ج۱، ص۳۱۳۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۴،

ص۹) ابوموسی، گرچه از روی بی میلی، با علی (ع) بیعت کرده بود، آن را فقط به این بهانه که پیامبر (ص) مردم را از فتنه برحذر داشته بود، نقض کرد.

[۱۲۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۴. بنا به روایت ابو مخنف، گزارشهای متناقضی رسیده است درباره ی این که آیا ابن عباس و ابن ابی بکر وقتی فرستادگان جدید وارد شدند باقی ماندند یا آنجا را ترک کردند. بنا به روایت ابو محنف به نقل ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص۱۰ تا ۱۱)، علی (ع) و حسن، عمار، زیدبن صوحان و قیس بن سعدبن عباده را از ذوقار فرستاد. ذکر نام قیس بن سعد در اینجا، چنانکه بلاذری هم اشاره کرده، اشتباه است. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۵).

[۱۲۲] طبری، ج۱، ص۳۱۵۳. در اسنادآن، نُعیم، نُعیم بن حَکیم مدائنی (ف.۱۴۸) آمده است. (ابن حجر، تهذیب، ج۱۰، ص۴۵۷) در فهرستهای طبری به اشتباه نعیم بن حَمّاد معرفی شده است.

[۱۲۳] رقم مزبور را که شیعه کوفی سَلمهبن کُهَیل. (ف.۱۲۱ یا ۱۲۲) داده است، عبارتی از محمدبن حنفیه تأیید می کند (خلیفه، تاریخ، ص۱۸۴)، که در بهترین موقعیت برای تشخیص دقیق این رقم بوده است. او می گوید طرفداران علی (ع) مدینه را ترک کردند با ۷۰۰ مرد که بعداً ۷۰۰۰ نفر از کوفه و ۲۰۰۰ نفر دیگر که بیشترشان از قبیله بکربن وائل بودند به آنان پیوستند. ابو مخنف و منابع دیگر از ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ کوفی سخن می گویند. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۴؛ طبری، ج۱، ص۳۱۷۴).

[۱۲۴] با این حال، مخالفتهایی در پشتیبانی از قیامی به رهبری یک زن وجود داشت. ابوبکره ثقفی، برادر تنی زیادبن ابیه، آماده شد به طلحه و زبیر بپیوندد، اما وقتی فهمید

که عایشه فرمانده است، کنار نشست و بی طرف ماند. سپس اظهار داشت که از پیامبر (ص) شنیده است که فرمود: مردمی که امورشان به دست زنی باشد خوشبخت نمی شوند. (مفید، جمل، ص۲۹۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۲۲۷ به نقل از شعبی؛ ابوت، عایشه، ص۱۷۵).

[۱۲۵] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۸.

[۱۲۶] حُجیربن ربیعه عدوی از عمران حدیث نقل کرده است. (ابن حجر، تهذیب، ج۲، ص۲۱۵ تا ۲۱۶).

[۱۲۷] مقصود بنو عدی بن عبد منات از متحدان قبیله ای رباب است. و لهاوزن به اشتباه آنان را وابسته به ازد معرفی می کند. (خلاصه ها و پیش نویسها، ج۶، ص۱۳۹) کایتانی گمان کرده که مقصود بنی عدیِ اهل قریش است و می گوید که آنان طبعاً به عایشه وفادار بودند؛ زیرا به یاد داشتند که عمر قربانی هواداران علی (ع) شد؛ همان کسانی که اکنون قدرت را به دست دارند. (تاریخ اسلام، ج۹، ص۱۰۸) در حقیقت بنی عدی اهل قریش نتوانستند از عایشه پشتیبانی کنند و بی طرف ماندند، گرچه در میان مدافعان دارالاماره ی عثمان سهمی بسزا داشتند.

[۱۲۸] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۸؛ طبری، ص۳۱۷۷.

[۱۲۹] طبری، ج۱، ص ۳۱۷۰ تا ۳۱۷۱؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۲.

[۱۳۰] نیز با همین روایت در مفید، جمل، ص۲۹۵. گزارشهای دیگر خبر می دهند که احنف پیشنهاد کرد به تنهایی به علی (ع) بپیوندد.

[۱۳۱] طبری، ج۱، ص۳۱۷۴؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۷. در روایت شیخ مفید (جمل، ص۲۹۵)، سخن از رقابت برای رهبری تمیم بین احنف و هلال بن وَکیع حَنظلی که بر پشتیبانی از شورشیان مکه اصرار داشت به میان می آید. هلال در جنگ جمل کشته شد.

[۱۳۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص ۳۲۰، به نقل از ابو مخنف.

[۱۳۳] طبری، ج۱، ص۳۱۷۴؛

بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۳۷.

[۱۳۴] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۴ و ۲۲۹. نقل شده که عبدالله بن زبیر به پدرش گفت، عایشه می خواسته کارهای سنگین را به تو واگذر کند و کارهای سبک مردم را به پسر عمه اش (طلحه) (همان، ص۲۶۵ تا ۲۶۶). به این قول باید با احتیاط نگریست؛ چون ابن زبیر یکی از طرفداران نامنتقد خاله اش تصویر شده است.

[۱۳۵] طبری، ج۱، ص۳۱۷۴ تا ۵؛ ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۰۹ تا ۷۱۰.

[۱۳۶] جاحظ، بیان، ج۳، ص۲۲۱ تا ۲۲۲.

[۱۳۷] طبری، ج۱، ص۳۱۷۵ تا ۳۱۷۶؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۵۴ تا ۲۵۵؛ ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۱۹.

[۱۳۸] حکایت سیف درباره ی گفتگوهای موفقیت آمیز و توافق بر سر مجازات قاتلان، که در آن هنگام سبأئیه و نُفّار با آن مخالفت می کردند؛ زیرا از جانشان بیمناک بودند و از همین روی به جنگ دامن زدند (طبری، ج۱، ص۳۱۵۵ و ۳۱۵۸ و ۳۱۶۲ و ۳۱۶۳ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳)، ساختگی صرف است و هیچ یک از منابع دیگر آن را تأیید نمی کنند.

[۱۳۹] بیشتر منابع پنج شنبه را روز جنگ ذکر کرده اند. با این حال، بنابر روایتی از قتاده، دو سپاه در پنج شنبه با هم رویاروی شدند و جنگ در روز جمعه رخ داد. (خلیفه، تاریخ، ۱۸۴ و ۱۸۵).

[۱۴۰] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۰.

[۱۴۱] کُلَیب جَرمی اهل بصره، که سپاه علی (ع) را در ذوقار می بیند، کوفیان را چنین وصف می کند که تبسم کنان به سوی او می آیند و با اظهار شگفتی می گویند: «آیا واقعاً فکر می کنید برادران بصری ما با ما خواهند جنگید؟». (ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۰۵).

[۱۴۲] طبری، ج۱، ص۳۱۹۳.

[۱۴۳] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۱.

[۱۴۴] اغانی، ج۱۶، ص۱۳۱.

[۱۴۵] مادر زبیر صفیه،

دختر عبدالمطلب بود.

[۱۴۶] ر.ک: بـه گزارشـهای مروان بـن حکم و محمـدبن ابراهیم بن حـارث تیمی، اهـل مـدینه، به نقـل از شـیخ مفیـد، جمـل، ص۳۸۷ تا ۳۹۰. احادیث شیعه این روایتها را دلیلی می داند بر اینکه علی (ع) زبیر را نبخشید.

[۱۴۷] طبری، ج۱، ص۳۱۸۷ و ۳۱۸۸؛ بلاذری، انساب،ج۲، ص۲۵۶ و ۲۵۷. عمار در نسـخه ی ابن سعد نیامده است. (طبقات، ج۱: ۳، ص۷۷ تا ۸۸).

[۱۴۸] طبری، ج۱، ص ۳۲۹۰؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۵۹.

[۱۴۹] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۵.

[۱۵۰] همان، ص۲۴۶؛ مفید، جمل، ص۳۸۳ تا ۳۸۹. مروان به نوه ی علی (ع)، امـام زین العابـدین (ع) گفت که طلحه را با دو تیر زده است.

[۱۵۱] خلیفه، تاریخ، ص۱۸۵؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۶.

[۱۵۲] طبری، ج۱، ص۳۲۲۷ و ۳۲۲۸. یکی دانستن یعسوب عرب با محمدبن طلحه از جانب طبری، چنانکه لوی دلاویدا نیز می گوید (در تاریخ اسلام، ج۹، ص۱۴۹)، اشتباه است.

[۱۵۳] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۳.

[۱۵۴] طبری، ج۱، ص۳۱۹۹ تا ۳۱۲۰۰.

[۱۵۵] نعمان، شرح الاخبار، ج۱، ص۳۹۷. اشتر گفت دوست می داشـته است ابن زبیر را بکشـد؛ زیرا همو را مسؤول کشانـدن خاله اش عایشه به این جنگ می دانست. نیز می گوید کسی را که بر زمین زد و با او در آویخت، عبدالرحمان بن عتاب بود.

[۱۵۶] روایت عبـدالله بن زبیر که شـیخ مفید نقل کرده نیز همین است، جمل، ص۳۶۲. در راه، اسود هرگـاه یکی از یاران علی (ع) را می دیـد، او [ابن زبیر] را از اسب به زمین می گـذاشت. از کنار مردی گـذشت که ناگهان ابن زبیر را شـناخت. پس آن مرد به او حمله کرد اما نتوانست کاری از پیش برد. مرد دیگری اسبش را مجروح ساخت. اسود، ابن زبیر را بسلامت به خانه ی مردی از بنی غبرأ برد

که دو زن داشت، یکی از تمیم و دیگری از قبیله ی بکر. آنان زخم او را شستند و بر آن کافور زدند تا اینکه خون کم شد و زخم بزودی بهبود یافت. عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی روایت کرده است که او، اسودبن ابی البختری و عبدالله بن زبیر در بصره عهد کرده بودند که یا علی (ع) را در جنگ بکشند و یا خود تن به مرگ دهند. طی جنگ در حالی که بخت خویش را می آزمودند، دیدند ابتدا جناح راست دشمن و سپس جناح چپ آن مخالفان را شکست می دهند. آنگاه عبدالرحمان دید که علی (ع) دو مرد از ضبه یکی را پس از دیگر کشت. سرانجام همگی در هم کوبیده شدند و شکست خوردند. عبدالرحمان پس از جنگ از بیم سلاح داران علی (ع) بیرون رفت. (مفید، جمل، ص۳۷۵) عبدالله بن زبیر که به تنهایی گریخته بود، به طور اتفاق او را دید (همان، ص۳۶۳)، و گویا با یکدیگر به حجاز باز گشتند. بنابر روایتی از واقدی، عبدالرحمان بن حارث پس از جنگ با علی (ع) بیعت کرد و سپس از آنجا رفت. (همان، ص۴۱۳ و ۴۱۴).

[۱۵۷] طبری، ج۱، ص۳۱۹۸.

[۱۵۸] همان، ص۳۲۰۴.

[۱۵۹] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۸.

[۱۶۰] حُمیرأ «سرخ فام کوچک» نام دوستانه ای بود که محمد (ص) عایشه را بدان صدا می زد. دشمنانش بعداً او را با این نام می خواندند. «ارم» را به یکی از قبیله های افسانه ای عرب پیش از اسلام می گفتند که از بین رفته بود. شعر و افسانه ی پیش از اسلام، چهره ی مذکر «احمر» یا «اُحمیر» نگون بخت عاد (یا ثمود) را نشان می داد که برای مردم خود ویرانی و تیره بختی آورد. «حُمیرای ارم»

به معنای همتای مؤنث آن بود.

[۱۶۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص ۲۵۰.

[۱۶۲] طبری، ج۱، ص۳۱۸۶؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص ۲۵۰.

[۱۶۳] شوهر صفیّه عبدالله بن خلف خزاعی، کاتب عمر در دیوان بصره بود. او در جنگ جمل با عایشه بود و کشته شد. (ابن حجر، اصابه، ج۸، ص۶: ۵، و ج۴، ص۶۲).

[۱۶۴] ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۰۵؛ طبری، ج۱، ص۳۲۲۷ و ۳۲۲۸.

[۱۶۵] بر طبق متن اصلی ابن عباس برای ورود به خانه ی عایشه از او اجازه نمی گیرد، بلکه وارد آن می شود و نیاز به اجازه گرفتن نمی بیند؛ زیرا چنانکه عبارتهای بعدی می گوید خانه ی او را جایی می داند که پیامبر اکرم (ص) برایش تعیین کرده بود.

[۱۶۶] نعمان، شرح الاخبار، ج۱، ص۳۹۲ -۳۹۰؛ مجلسی، بحارالانوار، (تهران- تبریز، ۱۸۹۸-۱۸۸۸: ۱۳۰۳-۱۵)، ج۸، ص۴۵۱ -۴۵۰.

[۱۶۷] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۹.

[۱۶۸] معاذبن عبیدالله تمیمی از طرف شورشیان مکه در جنگ شرکت کرد. احتمالاً پیش از پایان جنگ به سمت علی (ع) رفته است؛ روایتهایش درباره ی جنگ حکایت از ستایش علی (ع) دارد. (مفید، جمل، ص۳۶۴ و ۳۷۳ و ۳۷۴).

[۱۶۹] مفید، ص۳۷۸ تا ۳۸۰، به نقل از واقدی.

[۱۷۰] ابن شبّه، تاریخ المدینه، ص۱۰۶۹ -۱۰۶۸، حفصه روایت عایشه را تأیید کرده است. (همان، ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰).

[۱۷۱] طبری، ج۱، ص۳۲۰۱. در روایت ابو مخنف درباره ی این قضیه، به جای «بهترین مادر» [یا خیر اُم] «نا فرمان ترین مادر»، [یا اَعقّ اُمّ] آمده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۲۶۴).

[۱۷۲] در مورد فهرست زیر به طور کلی به فهرست مردگان سال ۳۶ هجری در تاریخ اسلام کایتانی، ج۹ و تاریخ خلیفه، ص۱۷۷ و ۱۷۸ مراجعه کنید. در این آثار برخی از نامها و خاندانها باید اصلاح شود.

[۱۷۳] عبدالرحمان وقتی پدرش

سیزده ساله بود، به دنیا آمد. (ابن منظور، مختصر، ج۱۲، ص۲۸۵) بدین سان وقتی کشته شده نوزده ساله بود.

[۱۷۴] علی (ع) چون جسد مسلم بن قَرَظه را در میدان جنگ میان کشته شدگان یافت، به طعنه گفت: «برّ و نیکی وی را بدین جا کشاند. او از من خواست درباره ی ادعایی که بر ضد عثمان در مکه داشت با وی سخن گویم. من با عثمان پیوسته در این باره سخن گفتم تا اینکه آن را به او داد و به من گفت اگر به خاطر تو نبود به او نمی دادم. و اکنون مسلم در دفاع از عثمان جان باخت». (مفید، جمل، ص۳۹۳).

[۱۷۵] طبری، ج۱، ص۳۲۰۲.

[۱۷۶] در بین دشمنان کشته شده در جنگ، علی (ع) نیز معبد، فرزند مقدادبن اسود (عمرو)، هم پیمان زهره را یافت. مقداد، یکی از نخستین اسلام آورندگان، حتی در زمان انتخاب عثمان از طرفداران سرسخت علی (ع) بود و مادر معبد نیز هاشمی بود. علی (ع) معبد را سخت محکوم کرد؛ چون پیوندهای خویشاوندی خود را بریده بود، اما پدرش را ستود. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۴ و ۲۶۵؛ مفید، جمل، ۳۹۲ و ۳۹۳).

[۱۷۷] فقط خلیفه از او نام برده است. (تاریخ، ص۱۸۶) در جاهای دیگر ذکری از او به میان نیامده است.

[۱۷۸] زبیری، نسب، ص۳۶۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۱، ص۱۲۵. علی (ع) در کنار جسدش گفت: «این بیچاره را طرفداری از عثمان از خانه بیرونش نیاورد. به خدا سوگند نظر عثمان درباره ی او و پدرش مساعد نبود». (مفید، جمل، ص۳۹۳).

[۱۷۹] فقط خلیفه از او نام برده است. (تاریخ، ص۱۶۸) در جاهای دیگر ذکری از او به میان نیامده است.

[۱۸۰] بنا

به روایتی از سعیدبن ابی هند، علی کوشید ابو سفیان بن حویطب را که در جنگ وحشت زده شده بود، با دعوت به سوی خود، نجات دهد. ابوسفیان می خواست به طرف علی رود، اما یکی از مهاجمان بصری در جبهه ی ضد علی (ع) او را به دام انداخت. یکی از کوفیان همدان بر او حمله آورد و او را قطعه قطعه کرد؛ زیرا صدای علی (ع) را که گفت او را رها کن نشنید. (مفید، جمل، ص۳۶۱) بنابر برخی روایات، حویطب پدر ابوسفیان در میان کسانی بود که در دفن عثمان حضور داشتند. (زبیری، نسب، ص۴۲۶؛ رک: فصل ۳، شماره ۲۹۱) برادر زاده اش مساحق بن عبدالله بن مخرمهبن عبدالعزی در میان باقیماندگان جنگ بود؛ او از علی (ع) طلب عفو کرد و علی (ع) او را بخشید. (مفید، جمل، ص۴۱۶ و ۴۱۳).

[۱۸۱] زبیری، نسب، ص۴۳۴.

[۱۸۲] همان، ۴۳۹.

[۱۸۳] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۴؛ خلیفه، تاریخ، ص۱۸۶؛ طبری، ج۱، ص۳۲۳۲.

[۱۸۴] سبحان، برادر زیدبن صوحان نیز در این جنگ کشته شد. برادر سوم، صعصعهبن صوحان، در میان پیروان علی (ع) شخصیتی برجسته و از راویان عینی شعبی در حوادث طی دوران حاکمیت علی (ع) بود (سزگین، ابو مخنف، ص۱۳۷؛ نجاشی، رجال، به اهتمام موسی شبیری زنجانی. (قم ۱۹۸۷[۱۴۰۷]، ص۲۰۳) روایت است که عایشه وقتی از مرگ زید پس از جنگ با خبر شد گفت «خداوند او را بیامرزد». (ابن منظور، مختصر، ج۹، ص۱۴۶).

[۱۸۵] طبری، ج۱، ص۳۱۹۸ و ۳۱۹۹.

[۱۸۶] ابن درید، الاشتقاق، به اهتمام عبدالسلام محمد هارون (بغداد، ۱۳۹۹ و ۱۹۷۹)، ص۴۱۳.

[۱۸۷] ظاهراً لوی دلاویدا این عبارت را بد منتقل کرده است؛ او می گوید که این گفته حاوی همان دیدگاههایی است که در

روایتهای مربوط به مجازات عبدالله بن سبا و غلاتش به دست علی (ع)، آمده است. (تاریخ اسلام، کایتانی، ج۹، ص۱۴۲) در اینجا، موضوع، نسبت دادن عقیده انحرافی به علی (ع) است، نه تبلیغ عقیده ای افراطی به نام او.

[۱۸۸] نویسنده نمی گوید که این اشتباه چه بود. مأخذی هم در اثبات آن نمی دهد. اظهار او در این باب اساسی ندارد. امامان شیعه دارای ملکه ی عصمت و مبرا از گناهند. (مترجم).

[۱۸۹] ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۱۱.

[۱۹۰] طبری، ج۱، ص۳۱۸۹ و ۳۱۹۰.

[۱۹۱] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۵ و ۲۴۶.

[۱۹۲] این تعبیر لوی دلاویداست که روایات مزبور را بدون شرحی اضافی ترجمه کرده است. (خلافت علی (ع)، به روایت کتاب انساب الاشراف بلاذری، در مجله ی مطالعات شرق شناسی، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، از ص۴۲۷ تا ۵۰۷، ص۴۴۴؛ کایتانی، تاریخ اسلام، ج۹، ص۱۵۵) مصحح شیعی کتاب بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۴۶، در زیر نویس مربوط به کلمه ی «الوصیا»، واژه ی [کذا] را آورده است.

[۱۹۳] ابن حجر، تهذیب، ج۸، ص۸۷.

[۱۹۴] عبارت: نبتغی علیاً (در طلب علی (ع) هستیم) خود ابهام دارد. ظاهراً در اینجا بدین معناست که ما در جستجوی علی (ع) هستیم تا انتقام خون عثمان را از او بگیریم. این عبارت را باید باشکوه ی عمروبن یثربی سنجید، آنجا که می گوید: «آنان را می زنم، اما افسوس که ابوالحسن را نمی بینم». (طبری، ج۱، ص۳۱۹۹).

[۱۹۵] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۲ -۲۶۱. روایات متعددی را در همین خصوص ابن ابی شیبه نقل کرده است. مصنّف، ج۸، ص۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۳ و ۷۱۸ و ۷۲۱.

[۱۹۶] مفید، جمل، ص۳۸۲. بلاذری می گوید ابان بن عثمان نخستین کسی بود که در جنگ جمل پا به فرار نهاد. (انساب، ج۵، ص۱۲۰).

[۱۹۷]

ابن ابی شیبه، مصنف، ج۸، ص۷۱۶. فاصله ای در متن روایت به وجود آمده است: ابن منظور، مختصر، ج۲۵، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

[۱۹۸] با این حال، زبیری از عمران بن طلحه با عنوان فردی یاد می کنـد که پس از جنگ جمل با علی (ع) دیدار کرد و از وی خواست املاک پدرش در «نشتاستج» را به او باز گرداند. علی (ع) با وی به نیکی رفتار نمود، از خداوند برای پدرش آمرزش طلبیـد و فرمـان داد همه ی املاـک بـا محصولاتی را که از آن به دست آمـده است به او باز گرداننـد. (نسب، ص۲۸۱ و ۲۸۲) عمران برخلاف موسی، برادر تنی محمدبن طلحه و شاید بزرگترین فرزند برجای مانده اش بود. به نظر نمی رسد که در جنگ شرکت کرده باشد.

[۱۹۹] یوسف: آیه ی ۵۲۹: ۹۲. مفید، جمل، ص۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۶ و ۴۱۷؛ نعمان، شرح الاخبار، ج۱، ص۳۹۲ تا ۳۹۴.

[۲۰۰] ر.ک: بویژه روایت نـافع (ابن سـعد، طبقـات، ج۵، ص۲۶) که به اشـتباه می گویـد مروان رهسـپار مـدینه شـد و تا زمان جلوس معاویه در آنجا باقی مانـد. این روایت اشـتباهات دیگری هم دارد و در کل قابل اعتماد نمی نمایـد. بنا به روایتی از امام جعفر صادق (ع) پیشوای شـیعیان، مروان خود به پـدر بزرگش علی بن حسـین (ع) گفت که او به خواست خود با علی (ع) که اجازه داد هر جا می خواهد برود، بیعت کرد. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۲ و ۲۶۳).

[۲۰۱] همان، ص۲۶۳.

[۲۰۲] ر.ک: پیوست ۶ درباره ی موسی بن طلحه و امویان.

[۲۰۳] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۳ و ۲۶۴، به نقل از ابو مخنف. بنابر روایت خود عبدالله بن زبیر، وی صاحب خانه ای را که ابتدا در آن اقامت کرده بود نزد

عـایشه فرسـتاد تـا او را از حـال خود با خبر سازد و به وی گفت مراقب باش محمـدبن ابی بکر را نبینـد. آن مرد کار خود را به عایشه گفت، اما عایشه او را نزد برادرش محمـدبن ابی بکر فرسـتاد و او را فراخوانـد. عایشه از برادرش خواست که خواهرزاده ی آنـان، ابن زبیر را نزد او بیـاورد. ابن زبیر چون محمـد را دیـد مبهوت شـد و زبـان به ناسـزا گفتن گشود. اما محمـد آرامش ساخت و گفت شـتاب مکن عایشه مرا فرسـتاده است. در خانه ی عایشه بود که[عبدالله بن زبیر] شنید عثمان آشکارا مورد سبّ و لعن قرار می گیرد؛ پس تصـمیم گرفت در شـهری که عثمان لعن می شود باقی نماند. مرکبی از دوست خود گرفت (احتمالاً همان مردی که نزدش مانده بود) و رهسـپار بصـره شد، در حالی که از چشم نگهبانان دور ماند. مردی در راه او را دید؛ هر دو سعی کردنـد خود را از یکـدیگر پنهان دارنـد. او دوسـتش عبـدالرحمان بن حارث بن هشام بود. سـپس مردی را سوار بر اسبی دیـد اما ناگهان فهمید که آن، اسب پدرش زبیر است. خواست آن مرد را بکشد، اما عبدالرحمان به او گفت شـتاب مکن؛ زیرا او نمی توانـد از دست ما بگریزد. ناگهان دیـد که او غلام زبیر است. عبدالرحمان از او پرسـید زبیر کجاست؟ گفت نمی دانم. سپس، عبدالله، چنانکه خود روایت می کند، فهمید که پدرش کشته شده است. (مفید، جمل، ص۳۶۳ -۳۶۲).

[۲۰۴] روایت سـتایش آمیز ابن عساکر، عبدالله بن عامر را با عنوان کسـی وصف می کند که پیش از جنگ به زبیر متوسل شد تا عازم نشود و بدین وسیله امت محمد (ص) را نجات دهد. چون زبیر

توصیه او را نپذیرفت، ابن عامر احتمالاً بدون شرکت در جنگ، رهسپار شام شد. (ابن منظور، مختصر، ج۱۲، ص۲۸۸) احتمال این موضوع بسیار کم است. بعید است که عبدالله بن عامر فرزندش را ترک گفته به جنگ رفته باشد تا جان خود را از دست بدهد، در حالی که خود از جنگ گریخته است. همین منبع به اشتباه می گوید که ابن عامر در جنگ صفین حضور نداشت.

[۲۰۵] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۴. متن نامه ای که شیخ مفید نقل کرده (جمل، ص۴۰۳ و ۴۰۴)، احتمالاً ساختگی است. تاریخ آن، رجب سال ۳۶، دور از ذهن می نماید.

[۲۰۶] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۶۴. متن نامه ای که شیخ مفید نقل کرده (جمل، ص۴۰۳ و ۴۰۴)، احتمالاً ساختگی است. تاریخ آن، رجب سال ۳۶، دور از ذهن می نماید.

[۲۰۷] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۷۱.

[۲۰۸] طبری، ج۱، ص۳۱۶۲؛ در خصوص اختلافاتی در روایت، رجوع کنید به ابن ابی شیبه، مصنّف، ج۸، ص۷۰۶. آمده است که اشتر گفت: «چرا این مرد پیر را در مدینه کشتیم؟» و از مذحج، مردان قبیله اش، خواست که با او بروند. اینکه او قصد داشته به معاویه بپیوندد، چنانکه یکی از راویان به نام کلیب جرمی می گوید، بعید می نماید. به گفته کلیب، علی (ع) تاریخ عزیمت خویش را پیش انداخت تا از حرکت اشتر با مردانش جلوگیری کند.

[۲۰۹] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۷۱.

[۲۱۰] منقری، وقعه صفین، ص۸۰ گفته ی شعبی را دایر بر اینکه علی (ع) هفده ماه در کوفه ماند و با معاویه و عمروعاص نامه رد و بدل کرد، باید به این معنا گرفت که علی (ع) تا آخر سال ۳۷ هجری پیوسته با آنان نامه نگاری می کرد و در این

سال دومین جنگ خود را برضد آنان ترتیب داد، نه اینکه تمام آن مدت را در کوفه اقامت کرد.

[۲۱۱] همان، ص۳؛ تاریخ میلادی با دو شنبه منطبق است. تاریخی که بلاذری آورده است (انساب، ج۲، ص۲۷۳)، یعنی ماه رمضان سال ۳۶، و ظاهراً سندش به زهری می رسد (همان، ص۲۹۳، یادداشت ۱)، زمانش بسیار دیر است. روایتهای مزبور این نظر را تقویت می کنند که علی (ع) مدت زمان بسیار کوتاهی در بصره ماند. تاریخ نخستی که شعبی داده است نامعقول نمی نماید.

[۲۱۲] منقری، وقعه صفین، ص۵و ۳ ام هانی مادر جعده خواهر علی بود. (زبیری، نسب، ص۳۹؛ بلاذری، انساب، ج۲، ص۴۱) در رایت ابو مخنف راجع به بازگشت علی (ع) به کوفه از صفین، آمده است که او وارد قصر شد. (طبری، ج۱، ص۳۳۴۹) با این حال، در شرح بلاذری از قتل علی (ع) به استناد واقدی، ابو مخنف و عوانه گفته می شود که وی در قصر اقامت نگزید، بلکه به خانه هایی با سقفهایی پوشیده از نی در میدان معروف به «رحبه علی» رفت. (بلاذری، انساب، ج۲، ص۴۹۲) احتمال می رود که آن حضرت از قصر فقط برای تشریفات استفاده کرده باشد.

[۲۱۳] بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۷۲ تا ۴؛ منقری، وقعه صفین، ص۷: ۶ و ۴. سلیمان بن صُرَد روایت می کند که از حسن بن علی شکوه کرد که چرا عذر او را بدرستی به پدرش نرسانده بود تا سرزنش نشود. حسن بن علی (ع) به او گفت که علی (ع) او (سلیمان) را سرزنش کرده، در حالی که خود نسبت به اینکه او مسؤول رویاروی کردن دو جبهه ی دشمن بوده باشد، ابراز تردید کرده است. بنا به روایتی دیگر حسن بن علی بن

سلیمـان بن صُرَد گفت که علی (ع) طی جنگ آرزو کرد که کـاش خود بیست سـال پیش از آن جـان سـپرده بود (بلاذری، انساب، ج۲، ص۲۷۳ –۲۷۲) این روایتها از مخالفت امام حسن (ع) با جنگ حکایت دارند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹